

www.dad-law.blogfa.com

DAD-LAW

www.dad-law.blogfa.com

www.dad-law.ir



وبلاگ تخصصی حقوق ایران

برنبرین مقالات و دانلود جزوات حقوقی و مجموعه قوانین

email : dad_law_blogfa@yahoo.com

gmail : dad.law.blogfa@yahoo.com

WWW.DAD-LAW.BLOGFA.COM

WWW.DAD-LAW.IR

وبلاگ تخصصی حقوق ایران



تحلیل جرم شناختی - روانشناختی بزهکاری در پرتو نظریه شخصیت مجرمانه با تاکید بر سه پرونده جنایی^۱ (خفاش شب تهران ، بیجه پاکدشت ، عنکبوت اصفهان)

بهروز جوانمرد^۲

چکیده

بزهکاری یا «پدیده مجرمانه» عارضه ای است که جامعه بشری را در مقاطع مختلف تاریخ تهدید کرده ، سلامت و امنیت اجتماعی را که زیربنای سعادت و کامیابی اجتماعی است، مخدوش نموده است. بدین سان ، حکومت ها همواره در تلاش برای تحلیل بزهکاری با هدف کاهش نرخ ارتکاب جرم در جامعه بوده اند. در این راستا از جنبه های گوناگون به تحلیل پدیده مجرمانه پرداخته شده است. از یک منظر ریشه عمده رفتارهای جنایی، در محیط اجتماعی افراد دوانیده شده است و از سویی برخی جرم شناسان ریشه بزهکاری را در شخصیت مرتکبین جستجو می نمایند. چالش میان طرفداران محیط اجتماعی و شخصیت مرتکبین به عنوان عوامل اصلی تکوین پدیده مجرمانه همچنان ادامه دارد. در این نوشتار ضمن تبیین مفهوم شخصیت جنایی به نقش آن در تکوین بزهکاری با تاکید بر سه پرونده جنایی سال های اخیر ایران پرداخته می شود.

واژگان کلیدی :

بزهکاری ، پدیده مجرمانه ، شخصیت جنایی ، شخصیت مجرمانه ، خفاش شب ، بیجه

مقدمه :

^۱ . گفتنی است این مقاله در مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، دوره جدید، شماره ۴۵ و ۴۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۰ به چاپ رسیده است.

^۲ - دکتری در حقوق کیفری و جرم شناسی ، استاد دانشگاه آزاد اسلامی ، واحد تهران شمال ، تلفن : ۸۸۶۲۱۸۹۲

امروزه در وابستگی متقابل حقوق کیفری و جرم‌شناسی^۱ کمتر تردیدی وجود دارد به گونه ای که غالب حقوق دانان کیفری بر این امر اتفاق نظر دارند که تا انسان و جامعه هست، جرم هست و تا جرم وجود دارد، انسان نیازمند دانش جرم (جرم‌شناسی) خواهد بود.^۲ از طرفی هر چه قدر میزان جرایم افزایش یافته و اشکال و الگوهای جرم تغییرات بیشتری یابند، این ضرورت و نیاز جهت یافتن علل و عوامل، زمینه‌ها، جاذبه‌ها و ابزار مؤثر برای پیشگیری از جرم و همچنین اصلاح و درمان مرتکبین بیشتر خواهد بود. با این وجود به دلیل آنکه تاریخ جرم‌شناسی تاریخ جدیدی است و از سابقه آکادمیک آن سده‌ای بیش نمی‌گذرد^۳ لذا تا کنون امکان تجزیه و تحلیل کامل و شایسته‌ای از پدیده مجرمانه فراهم نگردیده است و در هر دوره مکاتب مختلف اعم از نظریات و مکاتب نخستین که جرم‌شناسی را بوجود آوردند و یا نظریات و مکاتب جدیدی که جرم‌شناسی را متحول ساخته اند، یک یا چند عامل را به عنوان ریشه بزهکاری معرفی کرده و به تحلیل آنها پرداخته اند.^۴

این سؤال که چرا فقط عده ای مرتکب جرم می‌شوند در عین حال بسیاری از افراد جامعه با وجود فشارهای زندگی یا عوامل مؤثر و مساعد دست به جرم و بزهکاری نمی‌زنند و آیا علت مشخصی برای این امر وجود دارد سوالی است که محققین علوم جنایی از جمله جرم‌شناسان، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان همواره به دنبال پاسخ آن بوده اند.

هزاران سال است این پرسش در ذهن پژوهش‌گران حوزه علوم جنایی و حتی غیر آنها وجود داشته و حتی در برخی ادیان کهن انسان موجودی دوماهیتی و متشکل از دو عنصر سیاهی و سپیدی یا خوبی و بدی - به نشانه از خدایان پاک و پلشتی - دانسته شده و کج رفتاری نشانه غلبه پلیدی و سیاهی بر بعد خوبی و روشنی وجود انسان تعبیر و حمل شده است.^۵ به تدریج با ظهور فلاسفه یونان باب نگاه علمی به علل تکوین پدیده مجرمانه باز گردید به طوریکه گفته شده سقراط نخستین کسی بوده که با دیدی علمی به پدیده بزهکاری نگاه کرد و آن را نتیجه جهل بزهکار دانست و از این رو او را شایسته آموزش معرفی کرد نه شکنجه. افلاطون نیز در کتاب جمهوریت هر پدیده اجتماعی را با وجود طبقات ناهمگون در جامعه مرتبط می‌دانست و ارتکاب جرم را از آن قاعده مستثنی نکرده و علاوه بر آن بر توزیع ناعادلانه ثروت به عنوان عامل جرمزای مهم دیگر تأکید کرد. ارسطو نیز با دیدگاهی دیگر مسائل و مشکلات جسمی و روحی را در انحرافات آدمی مؤثر می‌دانست. بدین سان، باب نظریه پردازی علمی درباره عوامل ارتکاب جرم باز شد و تا امروز ادامه دارد.^۶ نکته ای که در این میان قابل تأمل

^۱ - جرم‌شناسی رشته ای از علوم جنایی و از جمله علوم مرکب است که هدف آن ریشه یابی علمی جرایم است و به قول «ساترلند»، مجموعه علمی است که به جرم مربوط می‌شود، بنابراین از سایر علوم مباحثی را که با مقوله جرم مرتبط است، وام می‌گیرد، زیرا آنچه‌ان که «ووتن و لئوتر» در تعریف جرم‌شناسی گفته اند «مطالعه علمی پدیده مجرمانه» موضوع اصلی جرم‌شناسی مطالعه علمی جرم است و در این راستا از یافته های علوم گوناگون (مانند روانشناسی، جامعه‌شناسی، زیست‌شناسی، آمار و حقوق و...) در ارتباط با بزهکاری استفاده می‌کند، پس از این بابت می‌توان جرم‌شناسی را به مثابه پل ارتباطی یا چهار راه برخورد این علوم یاد شده در زمینه جرم نامید. به همین خاطر است که ژان پیناتل جرم‌شناسی را علم چهارراهی می‌داند. به این معنا که جرم‌شناسی موضوع خود را از حقوق جزا می‌گیرد ولی روش خود را از جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و پزشکی اخذ می‌کند. برخلاف تصور عده ای از حقوق دانان کیفری محض، امروزه، جرم‌شناسی مخالف کیفر نبوده و از مرتکب جرم بی‌جهت و با تعصب، دفاع نمیکند بلکه واقعیت انسانی - اجتماعی جرم و زوایای مغفول آنرا روشن می‌نماید و از رهگذر انتقاد از حقوق جزا به دنبال تحول و پالایش در حقوق کیفری است. نک به: نجفی ابرند آبادی، علی حسین، تقریرات جرم‌شناسی، به کوشش محمد کاظم تقدیر، دوره کارشناسی، ۱۳۸۲-۱۳۸۳؛

^۲ - فتح، عزت‌الله، آینده جرم‌شناسی و جرم‌شناسی آینده، ترجمه اسماعیل رحیمی نژاد، نامه مفید، شماره ۱۴، تابستان ۱۳۷۷، ص ۶۵

^۳ - گفتنی است واژه جرم‌شناسی معادل کلمه "*Criminologia*" است که رافائل گارلو فالو قاضی، و یکی از بنیان‌گذاران مکتب تحقیقی ایتالیایی که کتابی به همین نام به سال ۱۸۸۵ منتشر کرد مبدع آن محسوب می‌شود. محتوای آن علم به علل جرم یا سبب شناسی جنائی "*Etiologie Criminelle*" است که از طبیعت جرم و نظریه تبهکاری و حالت خطرناکی تبهکار بحث می‌کند. بدین ترتیب، شناخت عوامل جرم‌زا، پیشگیری از وقوع جرایم و نا بهنجاریها، گشودن گره های کور مشکلات اجتماعی، گندزدائی محیط زیست انسانی و بهسازی آن، تشخیص حالت خطرناکی و اصلاح اخلاقی و درمان تن و روان بزهکاران و پرورش مجدد آنان به منظور آشتی دوباره با جامعه وجهه همت این دانش ترکیبی است. نک به: کی‌نیا، مهدی، مبانی جرم‌شناسی، دوره ۳ جلدی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هفتم، ۱۳۸۴

^۴ - برای مطالعه بیشتر در خصوص مکاتب و نحله های مختلف جرم‌شناسی نخستین و نوین نک به: نجفی ابرند آبادی، علی حسین، تقریرات جامعه‌شناسی جنایی دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، به کوشش رزیتا دارویی، ۱۳۷۴-۱۳۷۵؛

^۵ - نوربها، رضا، زمینه جرم‌شناسی، انتشارات گنج دانش، چاپ سوم، ۱۳۸۶، ص ۴۰

^۶ - فرامرزیان، ندا، بی‌توجهی به جرم‌شناسی، روزنامه ایران، شماره ۲۶۲۲، ۶ آبان ۱۳۸۲

است این است که هدف ها و روش های جرم شناسی در هر دوره ، به طور معمول بازتاب وسیعی از ایده ها و علائق جرم شناسان و پدیده ای تأثیر پذیرفته از آن است. به طوری که بررسی این نکته که علل جرم چگونه در حوزه جرم شناسی می بایست تبیین شود در هر دوره متأثر از ایده های چهره هایی خاص از نظریه پردازان حوزه جامعه شناسی ، روان شناسی و حتی پزشکی بوده و بدین ترتیب خود را در شاخه ها و نحله های مختلف جرم شناسی نمایان ساخته است. افزون بر این باید توجه داشت که چگونگی نگرش یک جرم شناس به پدیده مجرمانه و علل تکوین آن ، چگونگی تعریف شدن حالت خطرناک در نگاه وی و نحوه پرداختن به مطالعه بزهکاری ، همگی پیامدهای مهمی را در خصوص تعیین محتوای پیشنهادی دارد که وی برای برخورد با پدیده مجرمانه به عنوان یک تئوری یا یک راه برد ارائه می دهد.^۱

شاید بتوان این نتیجه را گرفت که به دلایلی که در فوق بیان شد امروزه علت خاص یا مشخصی برای بزهکاری نتوان تصور نمود بلکه مجموعه ای از عوامل در کنار یکدیگر پدیده مجرمانه را از اندیشه به فعل نمایان می سازد. به بیان دیگر گذشت زمان و ارائه تئوری های جدید و تکمیل تحقیقات جرم شناسانه - جامعه شناسانه و روان شناسانه ثابت نمود که برخلاف تصورات اولیه سطحی نگر، بزهکاری پدیده ای ساده نیست که زاده تنها یک عامل باشد بلکه عوامل گوناگونی در آن دخالت دارند که با شناسایی آنها می توان عوامل بزه زا را در هر مورد مشخص کرد. به عنوان نمونه امروزه به این نتیجه رسیده اند که حتی در سرقت که جرمی مالی است، فقط عامل نیاز یا فقر، شرط کافی برای تحقق جرم مزبور نیست و این اصل در مورد تمام جرایم دیگر نیز صادق است تا جایی که حتی جرم را پدیده ای «زیست روان اجتماعی»^۲ می نامند. بدین سان ، علت یابی تکوین هر جرم نیازمند بررسی جامعی از ابعاد مختلف جامعه از جمله زیست شناسی، روانشناسی و جامعه شناسی است. در تعریف تکوین جرم گفته شده : « عبارت است از مراحل که مرتکب جرم در سیر عمل مجرمانه می گذارند تا به منظور خود نائل شود»^۳. به بیان دیگر گذار از اندیشه تا به عمل مجرمانه مورد توجه قرار می گیرد. البته ذکر این نکته ضروری است که با توجه به علل بنیادی که به عنوان زمینه های اصلی جرم می بایست مورد تحلیل و مذاقه قرار بگیرند لازم است عوامل مختلفی که می توانند در تکوین بزه مورد بحث واقع شوند و در ارتباط با شرایط فردی مجرم و همچنین شرایط اجتماعی او قرار می گیرند بررسی شوند تا روشن گردد که چگونه بزهکار با شخصیت ویژه خود و در محیطی معین به بزهکاری روی می آورد. لذا شناخت شخصیت مجرمانه و نقش آن در تکوین بزهکاری موضوع (بخش الف) این مقاله را تشکیل می دهد و در (بخش ب) به تحلیل کارشناسانه ۳ حادثه جنایی و تأثیر گذار سال های اخیر ایران یعنی (ب/۱) خفاش شب تهران ، (ب/۲) بیجه پاکدشت و (ب/۳) مجتبی اصفهان پرداخته می شود.

الف - شخصیت مجرمانه و نقش آن در تکوین بزهکاری

به طور کلی انسان شناسی کیفی با توجه به هیأت و ساختمان خارجی و گاه درونی بشر ، زیست شناسی با عنایت به مسأله عمیق وراثت و روان شناسی با دقت در رفتار انسانی و سرانجام جامعه شناسی با تعمق در روابط اجتماعی افراد ، هر یک کوشش بر شناخت علل پدیده مجرمانه و ایجاد بزهکاران داشته اند. بدین سان تبیین کامل پدیده مجرمانه مستلزم این است که رفتار انسان به طور کلی و از جنبه های مختلف تاریخی، جامعه شناختی، مردم شناختی، زیست شناختی و روان شناختی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. از آنجا که جرم شناسی علمی نمی توانست به مسائل اجتماعی و فردی ناشی از عملکرد نظام کیفری بی توجه باشد، لذا به این سمت گرایش یافت که فردی کردن مطلوب واکنش اجتماعی علیه جرم را به اجرا گذارد و بدین منظور به جرم شناسی بالینی متوسل شد. برای مطالعه در این زمینه اولاً لازم است شرایط تکوین جرم از نظر فردی مورد بررسی قرار بگیرد ثانیاً شرایط تکوین جرم از نظر اجتماعی بررسی شود و سرانجام شخصیت مجرمانه مورد مذاقه و تحلیل قرار بگیرد. بدین سان در تکوین جرم ، شرایط فردی و محیطی - اجتماعی به زمینه های مساعد

^۱ - وایت ، راب و هینز ، فیونا ، جرم و جرم شناسی ، ترجمه علی سلیمی ، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه ، چاپ دوم ، زمستان ۱۳۸۵ ، ص ۶۹-۷۱
^۲ - **biopsychosocial** برای مطالعه بیشتر در خصوص این اصطلاح نک به :

<http://en.wikipedia.org/wiki/Biopsychosocial>

^۳ - نوربها ، پیشین ، ص ۱۷۴

روان‌زیستی مساعدت نموده تا پدیده مجرمانه در گذار از اندیشه به عمل ایجاد شود، رشد کند و به ظهور برسد. در این بخش ابتدا (الف/۱) ضمن تعریف شخصیت به تبیین مفهوم شخصیت مجرمانه و جایگاه آن جرم‌شناسی پرداخته می‌شود سپس در (الف/۲) به بیان نقش شخصیت مجرمانه در تکوین جرم و عوامل مؤثر بر آن در پرتو نظریه شخصیت جنایی ژان پیناتل^۱ پرداخته می‌شود.

الف/۱ - مفهوم شخصیت و شخصیت مجرمانه و جایگاه آن در جرم‌شناسی

از نظر فلسفی مجموعه نفسانیات هر کسی شخصیت او را تشکیل می‌دهد ولی در منظر عامه، شخصیت اشخاص در نتیجه ظهور و بروز صفت خاصی مشخص و تعیین می‌گردد.^۲ مثلاً کسی که شرم قوی در امور سیاسی داشته باشد شخصیت سیاسی نامیده شده و اگر عالم و دانشمند باشد به عنوان شخصیت علمی از وی نام می‌برند و چون در روانشناسی ثابت شده است که نفسانیات و صفات جسمانی در همدیگر اثر دارند لذا برای معرفی کامل شخصیت هر فردی باید صفات جسمانی و خصوصیات روحی و اخلاقی او را بررسی نمود. از طرفی برای مطالعه صفات جسمی و خصال روحی اشخاص باید از روش معمول در علوم طبیعی یعنی از مشاهده و تجربه استفاده نمود زیرا حقیقت نفسانیات مانند خود نفس غیر قابل شناخت و مجهول است و فقط از آثار آنها می‌توان به وجودشان پی برد.

اما از طرفی دیگر کیفیات نفسانی هر کسی منحصر به خود او بوده و تشکیل یک سلسله واحدی را می‌دهند که در اصطلاح روانشناسی آن را وحدت گویند و این وحدت در طول زمان محفوظ مانده و هویت شخص را نشان می‌دهد. بدین سان، از منظر روان‌شناسی شخصیت هر فرد عبارت است از کلیه خصائص بدنی، ذهنی، عاطفی، اجتماعی و اخلاقی - اعم از موروثی یا اکتسابی - که او را به طور آشکار از دیگران متمایز می‌کند.

گوردن آلپورت^۳ روان‌شناس آمریکایی در سال ۱۹۷۳، شخصیت را اینگونه تعریف نموده: «شخصیت سازمان ادراکی زنده، انفعالی و با تحرک روان و تن آدمی است که موجب سازگاری او با محیط می‌شود» نیز گفته‌اند: «تمامیت جسمی و روانی فرد شخصیت وی را تشکیل می‌دهد».^۴ مقصود از تمامیت در این تعریف تکامل نیست بلکه منظور آن است که فرد پس از عبور از دوران بلوغ و رسیدن به سن تکلیف اجتماعی که عرف نیز به آن صحنه می‌گذارد به حد کافی از رشد جسمی و روانی رسیده و به عنوان شخصی دارای جایگاه اجتماعی معین شده است، به عبارت دیگر می‌تواند دارای مسئولیت اخلاقی در ارتباط با دیگران بشود.

روان‌شناسان شخصیت اساساً علاقمند به بررسی تفاوت‌های فردی در ویژگی‌های شخصیتی می‌باشند. مک کری و کوستا^۵ ویژگی‌های شخصیتی را به عنوان «ابعاد تفاوت‌های فردی در تمایل نشان دادن الگوهای پایدار فکر، احساس و عمل» تعریف می‌کنند. از مدت‌ها پیش برای روان‌شناسان شخصیت معلوم بود که هم خیل عظیم صفات موجود در زبان روزمره و هم مجموعه گسترده سازه‌های ارائه شده مرتبط با این ویژگی‌ها در ادبیات روان‌شناختی، احتیاج به طبقه‌بندی و سازماندهی دارد. در غیر این صورت محققین به تولید بخش‌های کوچک دانش در مورد ویژگی‌های سازمان نیافته شخصیت خواهند پرداخت و هرگز قادر نخواهند بود این بخش‌های بهم ریخته را با هم ترکیب کرده و به تعمیم معناداری برسند، یا تحقیقات نظام‌داری را طراحی کنند لذا همواره لزوم طبقه‌بندی این ویژگی‌ها با روش خاصی احساس می‌شد.^۶

نکته‌ای که در اینجا می‌بایست متذکر شد این که شخصیت انسانها از ابتدای تولد تا خاتمه عمر در حال شکل‌گرفتن و تکامل است. آنچه مسلم است هر یک از افراد خصوصیاتمانند هوش، حافظه، رنگ پوست، شکل استخوان بندی بدن، استعداد یادگیری و ... را از والدین و

^۱ - Jean Pinatel

^۲ - ای تروی، برنت، ترسیم شخصیت جنایی، ترجمه اکبر استرکی، انتشارات معاونت آگاهی ناجا، ۱۳۸۵، ص ۷۶

^۳ - Gordon Alport

^۴ - نورپها، رضا، زمینه جرم‌شناسی، ص ۱۹۲

^۵ - Robert R. McCarey & Paul T. Costa

^۶ - رابرت آر. مک کری و پائول تی کوستا، شخصیت در بزرگ سالی، ترجمه میرتقی گروسی و فرهاد محمدی، انتشارات جمعه پژوه، ۱۳۸۱، ص ۵۲

^۷ - موسوی نسب، سید محمد رضا، ثبات و تغییر شخصیت، فصلنامه معرفت، شماره ۱۱۲، فروردین ۱۳۸۶، صص ۸۹-۱۰۸

اجداد خود به ارث می‌برند. علاوه بر عامل وراثت عده ای از پژوهشگران حوزه علوم جنایی به عوامل طبیعی و گروه دیگر به عوامل اجتماعی در رشد شخصیت اهتمام ورزیده‌اند.^۱ شاید ایرادی که بتوان به تمامی این دانشمندان وارد نمود این است که در شکل‌گیری شخصیت (و به ویژه شخصیت مجرمانه) هر یک تنها یک یا دو عامل را دخیل دانسته و از نقش عوامل دیگر (آگاهانه یا ناآگاهانه) به سادگی عبور کرده‌اند. اما امروزه می‌توان گفت که رشد و تکامل شخصیت هر فرد نتیجه همکاری و تعامل همه عوامل شخصی و طبیعی نظیر وراثت، هوش، غدد درون ریز، بدن و عوامل اجتماعی نظیر محیط خانواده، مدرسه، جامعه و اخیراً محیط‌های مجازی نظیر شبکه‌های اجتماعی^۲ و تالارهای گفتگوی اینترنتی (chat room)^۳ است.

اما اصطلاح شخصیت در میان مکاتب جرم‌شناسی نیز جایگاه ویژه‌ای دارد به طوری که مکتب تحقیقی شخصیت را در مفهوم جسمانی و روانی گرفته است و هر گونه تحولی را در آن وابسته به دگرگونی‌هایی می‌داند که در جسم و روان فرد حاصل می‌شود.^۴ بدین ترتیب می‌توان گفت از منظر این مکتب، شخصیت به «ساختمان زیستی - روانی فرد و یا مجموع عوامل داخلی و فردی نه انضمام عوامل اجتماعی» گفته می‌شود.

در اینجا بایستی یادآوری نمود که تحولات جرم‌شناسی بالینی همواره از دیگر علوم به ویژه روان‌شناسی یاری گرفته است. فی‌الواقع مکاتب علت‌شناسی جنائی جدید - که بین سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ با اقبال زیادی روبرو بود - ضمن تأکید بر روی عامل روان‌شناختی بعنوان عاملی که دارای محرکینی است و این محرک‌های رفتاری را عامل یا مؤلفه روانی می‌نامیدند هر یک روند ویژه‌ای را به عنوان محور مطالعاتی خود انتخاب نمودند و بدین ترتیب فصل جدیدی در تحولات جرم‌شناسی ایجاد نمودند.^۵ به طوری که علوم جرم‌شناختی نظیر روان‌شناسی جنایی یا زیست‌شناسی جنایی^۶ یا جامعه‌شناسی جنایی^۷ در این دوران نضج گرفت. و به تدریج علاوه بر مؤلفه‌های وراثت و ژنتیک مباحث مربوط به موقعیت فرد تا قبل از بزهکاری و شخصیت بزهکار در زمان ارتکاب جرم و چگونگی ترکیب این دو و پیدایش فعلیت یافتن اندیشه مجرمانه در شخصیت جنائی فرد نیز مطرح گردید. محور اصلی این نظریات - که از آنها به جرم‌شناسی پویایی جنایی یاد می‌شود و در دوره ۱۹۴۰ الی ۱۹۶۰ طرفداران بسیار زیادی داشت - برون‌ریزی یا به فعل درآوردن اندیشه مجرمانه^۸ است. بدین ترتیب ترتیب هسته مرکزی علوم جنایی تجربی شامل جرم‌شناسی گذار از اندیشه به عمل مجرمانه بوده است که اولین رویکرد جرم‌شناسی نسبت به جرم بوده است. جرم‌شناسی گذار از اندیشه به عمل مجرمانه ابتدا در قالب مطالعات زیست‌شناختی ظاهر شد که اوج آن در مکتب تحقیقی

^۱ - مختاری، یوسف، رابطه اختلالات شخصیت با جرم، مجله دانش پژوهان، بهار و تابستان ۱۳۸۴، شماره ۷

^۲ - فضای مجازی مجال شکل‌گیری اجتماعات جدید از کاربران را در گستره‌ای به نام شبکه اجتماعی فراهم می‌کند. شبکه اجتماعی، ساختاری اجتماعی است که از گره‌هایی (که عموماً فردی یا سازمانی هستند) تشکیل شده است که توسط یک یا چند نوع خاص از وابستگی به هم متصل‌اند. به عبارت دیگر یک شبکه اجتماعی، سایتی است که در مرحله اول به افراد و سازمان‌ها اجازه می‌دهد صفحات خودشان را روی آن ایجاد کنند و در مرحله دوم اجازه می‌دهد این صفحات بر اساس مشترکات گوناگون به هم متصل شوند. بدین سان یک شبکه اجتماعی به کاربرانی که دوست دارند علاقه‌مندی‌ها، افکار، فعالیت‌های خودشان را با دیگران و بالعکس به اشتراک بگذارند، فضا و امکانات گوناگون ارائه می‌کند. نک به: صدیق بنای، هلن، شبکه‌های اجتماعی اینترنتی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ای روزنامه همشهری، ۱۳۸۵.

^۳ - http://en.wikipedia.org/wiki/Chat_room

^۴ - مظلومان، رضا، شخصیت و جرم، مجله حقوقی وزارت دادگستری، شماره ۷، ۱۳۵۵، ص ۴۴

^۵ - نجفی ابرندآبادی، علی حسین، تقریرات درس جامعه‌شناسی جنایی، دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، به کوشش رزیتا دارویی، ۷۵-۱۳۷۴، ص ۲۱

^۶ - گفتنی است بانی این علم سزار لومبروزو بود که با استفاده از اصول حاکم بر زیست‌شناسی عمومی، محور مطالعه را مجرم قرار می‌دهد. بر جبریت زیستی بزهکاران تأکید می‌ورزد.

^۷ - گرایش‌های روان‌شناختی - جامعه‌شناختی عمدتاً مبتنی بر دیدگاه‌های امیل دورکیم و به ویژه نظریه بی‌هنجاری یا آنومی وی می‌باشد که تأثیر به‌سزایی بر جامعه‌شناسان آمریکایی در مطالعاتشان بر جرم گذاشته است. به طوری که در دهه ۱۹۴۰ نظریه معاشرت‌های ترجیحی یا افتراقی ادوین ساترلند یا نظریه تعارض فرهنگ‌های تورستن سلین یا نظریه خرده فرهنگ‌های مجرمانه و بوم‌شناسی جنائی که رابطه فضای محل زیست با بزهکاری را تبیین می‌کند. ریشه در دیدگاه‌های دورکیم دارد. برای مطالعه بیشتر در خصوص این نظریه‌ها نک به: نجفی ابرندآبادی، علی حسین، تقریرات جامعه‌شناسی جنایی، دوره کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، به کوشش مهدی صبوری پور، ۱۳۸۳-۱۳۸۴

^۸ - *Acting out Theory*

متبلور شده است و پس از آن از نظریات روانشناختی بهره‌مند گردید و امروزه نیز تمایلات نسبت به استفاده از اطلاعات علوم ژنتیکی پیدا کرده است. در این نوع جرم‌شناسی چگونگی به فعل در آوردن اندیشه مجرمانه به عنوان یک فرآیند بررسی می‌شود. هر فرآیندی یک نقطه آغاز یک نقطه جریان و یک نقطه پایان دارد لذا وقتی گفته می‌شود جرم‌شناسی گذار از اندیشه به عمل مجرمانه، این گذار یک پویایی را نشان می‌دهد. بدین ترتیب در دیدگاه جرم‌شناسی‌های پویا به وسیله برش برداری مقطعی، می‌خواهند ببینند که چگونه اندیشه مجرمانه در برخی متوقف و در برخی به صورت جرم به منصفه ظهور می‌رسد. فی الواقع در نظریه‌های پویایی جنائی بیشتر زمان حاضر یا گذشته خیلی نزدیک بزهکاران مورد توجه محققین قرار می‌گیرد^۱. بنابراین در این نوع جرم‌شناسی به مرحله قبل از گذار پرداخته نمی‌شود یعنی اهمیتی ندارد که جرم چگونه به وجود آمده است اینکه آیا جرم ساختگی است یا واقعی مسأله مورد بحث نیست و نسبت به مقنن انتقادی صورت نمی‌گیرد بلکه نقطه آغاز مطالعات، چگونگی شکل‌گیری اندیشه مجرمانه در ذهن فرد است. پس برخلاف جرم‌شناسی واکنش اجتماعی، در جرم‌شناسی گذار، پروسه جرم‌انگاری مورد بررسی قرار نمی‌گیرد^۲.

ارائه تعریفی از «شخصیت مجرمانه» امر سهلی به نظر نمی‌رسد چراکه وقتی وصف مجرمانه به شخصیت اضافه می‌شود شخصیت مجرمانه به یک نوع و نمونه انسان شناختی و ثابت مانند مجرم مادرزادی لمبروزو، باز نمی‌گردد. مفهوم شخصیت از یک سو تفاوت ماهوی میان بزه کار و غیر بزه کار را می‌پذیرد و از سوی دیگر به این موضوع توجه دارد که شخصیت انسان، پویا و تا حدودی متحول است^۳. لذا برای شخصیت مجرمانه نمی‌توان تعریف خاصی را عنوان کرد و نمی‌توان گفت جنایتکار، نمونه انسانی مخصوصی است چون جنایتکار هم به زعم برخی جرم‌شناسان نوین، انسانی است مثل سایر انسان‌ها و تبه‌کاری به طور کلی پدیده‌ای است اجتماعی و تعریف آن به همان اندازه مشکل است که تعریف یک شخص متقی و پاکدامن. زیرا پیدا کردن صفات روانی که معرف شخصیت مجرمانه باشد از نظر اینکه صفات و خلصت درجات شدت و ضعف دارند غیر ممکن است و کشف تعامل کلیه صفات در تشکل و ارکان شخصیت مجرمانه بسیار قابل بحث است و در نتیجه وجود شخصیت مجرمانه به علت ناستواری و سستی نتایج و اشتراکات روانی در مورد بزه کاران مختلف متنی است^۴.

بدین سان، بسیاری از روان‌شناسان علل رفتار جنایی را بر حسب نقص شخصیت مجرم توجیه می‌کنند. آنان بر این باورند که برخی از گونه‌های شخصیت بیشتر از گونه‌های دیگر گرایش به تبه‌کاری و ارتکاب جرم دارند و در واقع آنان رفتار جنایی را بیش از آنکه به ژن‌های غیرعادی نسبت دهند به تجربه‌های نابهنجار دوران کودکی که معلول روابط ناسالم بین فرد و محیط اجتماعی اوست است، می‌دانند. به علاوه اظهار می‌دارند روان مغشوش و گرفتار موجب رفتار منحرف می‌گردد. هر چند برخی از جرم‌شناسان معتقدند با وجود اینکه روانشناسی و روش‌های آن به ویژه در قلمرو روانشناسی بالینی در شناخت عمل مجرمانه مفید است اما کافی نیست و باید جستجو را در سطوح دیگر مانند «پدیده شناسی^۵ یا پدیدار شناسی» ادامه داد^۱. به علاوه تحقیقات علمی در زمینه روان مجرمین نشان می‌دهد که بسیاری از بزهکاران

^۱ - نجفی ابرند آبادی، علی حسین، تقریرات درس جامعه شناسی جنایی، دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، به کوشش رزیتا دارویی، ۷۵-۱۳۷۴، ص ۳۲

^۲ - تفاوت عمده جرم‌شناسی گذار از اندیشه به عمل مجرمانه با جرم‌شناسی واکنش اجتماعی در این نکته است که در جرم‌شناسی گذار از اندیشه به فعل مجرمانه هیچگونه پیش داوری نسبت به قانون، پلیس و دستگاه قضایی وجود ندارد، در این جرم‌شناسی، تعامل فرد با پلیس، دادگاه و مأمورین دولتی مورد مطالعه قرار نمی‌گیرد بلکه علل فردی و محیطی پیرامون فرد به عنوان علل بزه‌کاری مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نک به : نجفی ابرندآبادی، علی حسین، تقریرات درس جرم‌شناسی (بزه‌کاری زنان) دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق، به کوشش حسن قاسمی‌مقدم، سال تحصیلی ۱۳۸۳-۸۴، ص ۵۴

^۳ - هدایی، پیشین، ص ۴۴

^۴ - همان

^۵ - **phenomenology** یا پدیده‌شناسی فلسفه‌ای است که با دغدغه‌ای معرفت‌شناختی آغاز و با ادعایی هستی‌شناختی به پایان می‌رسد و نقطه‌ی عزیمت آن به زیر سوال بردن سوال مرکزی معرفت‌شناسی (رابطه‌ی عین و ذهن) می‌باشد، چراکه در همین سوال ساده‌ی تاریخی رد پای بزرگ‌ترین پیش‌داوری تاریخ فلسفه (رویکرد طبیعی) را باز می‌یابد و پدیده‌شناسی در همین تلاش برای برگشتن از این سوال موجودیت می‌یابد. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نک به : هوسرل، ادموند، تأملات دکارتی: مقدمه‌ای بر پدیده‌شناسی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۶، ص ۸۷

بزهکاران که از کمبود هوش و فقدان ساختمان روانی، استقرار یافته رنج می‌برند. ممکن است در میان مجرمین افرادی باهوش بالا نیز دیده شود اما اختلالات هوشی را در قالب بزهکاران می‌توان دید و اختلالات روانی زمینه‌های مساعدی را برای تشکیل شخصیت مجرمانه بوجود می‌آورند.^۲ اما مهمترین چیزی که در بررسی شخصیت مجرمانه افراد به عنوان شخصیت جنایی می‌توان به آن توجه داشت در حقیقت باورهای غلطی است که در نهاد شخص مجرم نهفته شده است که باعث می‌شود تا وی بر اساس لذت جویی و خواسته‌هایی که برگرفته از نهاد اوست میل به ارتکاب جرم پیدا کند و انگیزه‌هایی را که از نظر مادی برای خود ترسیم کرده به مرحله ظهور و بروز برساند. به عبارت دیگر، شخص بزهکار مکرر همه چیز را بر اساس معیار شخصی خودش بررسی می‌کند و در محاسباتش افراد دیگر را لحاظ نمی‌کند. معیار اخلاقی خود اوست و این خود است و خود او است که به عمل مجرمانه مشروعیت می‌دهد، قضاوت دیگران یا قانون در ملاحظات او دخیل نیستند. یک مجرم مکرر، نوعی بی‌ثباتی در رفتار و منش خود دارد و نوعی بی‌سازمانی در او دیده می‌شود به طوری که چنین شخصی نتوان از پیش بینی مجازات برای عمل ارتكابی خود می‌باشد. پرخاشگر، بی‌ترحم و نسبت به حالات بزه دیده بی‌تفاوت است.^۳ این ویژگی‌ها را به طور منسجم و تحت قالب یک تئوری برای اولین بار «ژان پیناتل» جرم‌شناس فرانسوی مطرح نمود. مدل شخصیت مجرمانه‌ای که وی تدوین کرده است بر اساس مدارک جمع‌آوری شده بین دهه ۵۰ تا ۶۰ میلادی درباره‌ی مطالعات بالینی لمبروزو بوده است. به موجب نظریه وی بزهکار مانند بقیه افراد است اما او از طریق یک ویژگی خاص خود را از دیگران متمایز می‌سازد و آن، داشتن توانایی و استعداد گذار از اندیشه مجرمانه به عمل مجرمانه است. چنین استعدادی در گذار از اندیشه به عمل بیانگر شخصیتی است که شخصیت جنایی نامیده می‌شود. در بند (۱-۲) به بیان نقش شخصیت مجرمانه در تکوین جرم و عوامل مؤثر بر آن در پرتو نظریه شخصیت جنایی ژان پیناتل پرداخته می‌شود.

الف/۲. نقش شخصیت مجرمانه در تکوین جرم و عوامل مؤثر بر آن در پرتو نظریه ژان پیناتل

برای تبیین نقش شخصیت مجرمانه در تکوین بزهکاری ضروری است که مجدداً به تعریف شخصیت جنایی توجه شود. ژان پیناتل و پیر بوزا^۴ جرم‌شناسان فرانسوی در جلد سوم کتاب خود (رساله‌ی حقوق کیفری و جرم‌شناسی) شخصیت مجرمانه را اینگونه تعریف کرده‌اند: «وضع حال مشترک کسانی است که آن‌ها را در مقابل قبول یا جستجوی اوضاعی قرار می‌دهد که خارج یا مخالف با هنجارهای مورد قبول گروه آن‌ها است.» نیز در تعریف شخصیت جنایی گفته شده: «حالت و وضعیت شخصی که سبب می‌شود فرد خارج از حوزه هنجارها و ارزش‌های حاکم قرار بگیرد.» بنابراین شخصیت جنایی حالتی است که فرد در جست و جوی اوضاع و احوالی است که به طرد هنجارها می‌انجامد.^۵ بدین سان می‌توان گفت که مظهر شخصیت جنایی کسی است که قبح اعمالش را درک نمی‌کند و از هیچ مجازاتی نمی‌هراسد که حتی در زمان ارتکاب عمل به ضمانت اجرای کیفری‌ای که از آن آگاه است نمی‌اندیشد، از موانع موجود در جامعه ابایی ندارد، به دلیل آنکه عاطفه و مهربانی ندارد لذا از مخدوش کردن دیگران ابایی نداشته که لذت هم می‌برد. اضافه می‌نماید که برای پویا نمودن این قابلیت‌ها و ارتکاب جرم، شرایط عمومی مادی و احساسی لازم هستند. فی‌الواقع این شرایط و بسترها — که می‌توانند به عنوان مثال

^۱ - کاربرد پدیده شناسی را دکتر آنجلو اسنارد (Angelo Hesnard ۱۸۸۶ - ۱۹۶۹) روانشناس و جرم‌شناس فرانسوی در کتاب «روان‌شناسی جنایی» به شکل قابل توجهی توجیه کرده است. وی عاملین عمل مجرمانه به خصوص قاتلین و بزهکاران عمدی را به عنوان انسان و انسان‌هایی که بیمار نیستند مورد توجه قرار داده است. از این جنبه در واقع پدیده شناسی مانند روان‌کاوی بهره‌برداری از فعالیت ناخودآگاه ذهنی را مورد توجه قرار می‌دهد. هدف پدیده شناسی نفوذ در ذهنیت آدمی است. برای مطالعه بیشتر نک به: نوربها، رضا، شخصیت بزهکار در پرتو پدیده شناسی، مجله حقوقی وزارت دادگستری، شماره ۱۲، ۱۳۵۵، ص ۲۴، همچنین، هدایی، پیشین، ص ۴۷

^۲ - نوربها، پیشین، ص ۱۲۳

^۳ - مصدق، محمود، مصاحبه با معاون مبارزه با جرائم جنایی آگاهی، روزنامه قدس، بخش گفتگو، ۴ مهر ماه ۱۳۸۵

^۴ - Pierre Bouzat

^۵ - نجفی ابرندآبادی، علی حسین، تقریرات درس جرم‌شناسی (پیشگیری)، دوره کارشناسی ارشد، مجتمع آموزش عالی قم، به کوشش مهدی سیدزاده، نیم‌سال دوم سال تحصیلی ۸۲-۱۳۸۱، ص ۶۵

زیست بوم نامناسب یا تعارض های فرهنگی ناشی از مهاجرت، ناپختگی روانی و بالینی، محرومیت های عاطفی و اجتماعی، عقب ماندگی و شکست تحصیلی، فرار از مدرسه، گسست خانوادگی و روابط قهرآمیز با والدین و دوستان که هریک به تنهایی یا اجتماعی از آنها می تواند فرد را دچار خلأ های هنجاری^۱ و ارزشی می نماید، باشند -، متغیرهای شخصیت جنایی بوده و آن را تحت تأثیر قرار می دهند و بدین سان در کیفیت و نحوه ارتکاب جرم نقش به سزایی دارند.

این دیدگاه - که اوج تحقیقات گذار از اندیشه به عمل مجرمانه می باشد - برای اولین بار در سال ۱۹۶۳ در قالب نظریه شخصیت جنایی^۲ توسط جرم شناس فرانسوی ژان پیناتل مطرح گردید معتقد است بین بزهکاران و افراد غیر بزهکار از نظر ماهوی تفاوت اساسی وجود ندارد. این درست خلاف نظریه ای است که به موجب مکتب تحقیقی مطرح می شد که در آن بزهکار از نظر سرشت و ساختمان با فرد عادی و غیر بزهکار تفاوت ماهوی داشت. توضیح اینکه سزار لومبروزو طرفدار مکتب چارلز رابرت داروین^۳ زیست شناس انگلیسی بود که در آن انسان در قسمتی از دوران تکامل خود متوقف شده است. در حالی که در نظریه پیناتل بین بزهکار و غیر بزهکار تفاوت اساسی نیست. به نظر او همه انسان ها یک هسته مرکزی شخصیت دارند که در همه آنها این هسته مرکزی شخصیت، امکان اینکه جنبه جنایی نیز به خود بگیرد را دارد. به زعم آقای پیناتل شخصیت هر فرد دارای ۵ رکن یا متغیر است که از یک هسته مرکزی و چهار متغیر تشکیل می شوند که این متغیرها با موانع ارتکاب جرم مقابله می کنند. زمانی شخصیت عادی فرد به شخصیت جنائی تبدیل می شود که این متغیرها پر رنگ شده و بتوانند موانع موجود بر سر راه ارتکاب جرم را از میان بردارند.

در نظریه شخصیت جنایی - که بیشتر جنبه روان شناختی دارد - ابعادی مورد بررسی قرار می گیرند که به فرد اجازه می دهد تا از اندیشه مجرمانه به بستر عمل درآید^۴. به عبارت دیگر، گذار از اندیشه مجرمانه به عمل مجرمانه در چهارچوب این نظریه محقق می شود و به فعل درآوردن اندیشه مجرمانه یا فعال کردن هسته مرکزی شخصیت مجرمانه موکول به این است که این چهار رکن جمع باشد. این چهار رکن به اضافه هسته مرکزی شخصیت مجرمانه، سبب می شوند که بالقوگی مجرمانه به بالفعلی مجرمانه تبدیل شود. بدین ترتیب جمع این چهار رکن در فرد می تواند انسانی را تبدیل به بزهکار نماید.

لذا از منظر پیناتل تفاوت بزهکار با فردی که هنوز مرتکب جرم نشده در این است که این چهار متغیر به هسته مرکزی شخصیت او افزوده شده اند. این چهار متغیر عبارتند از: ۱- خودبینی و خود محوری^۵، ۲- تلون مزاج یا بی ثباتی روانی^۶، ۳- پرخاشگری^۷ یا حالت تهاجمی، ۴- بی اعتنائی یا بی تفاوتی عاطفی^۸. به زعم آقای پیناتل هسته مرکزی در همه شخصیت ها است اما متغیرها حول هسته مرکزی که شخصیت فرد است به فعالیت مشغول اند. از نظر آقای پیناتل بزهکار واقعی کسی است که این چهار رکن یا برخی از این ارکان در وی جمع شده باشد^۹.

^۱ - Anomi

^۲ - Criminal Personality

^۳ - Charles Robert Darwin

^۴ - افزودنی است مبانی نظریه شخصیت جنایی بر پایه نظریه گذار از اندیشه به عمل مجرمانه استوار است. طرح و اندیشه مجرمانه به جز در موارد استثنایی در حقوق جزا ضمانت اجرای کیفری ندارد اما در شاخه ای از جرم شناسی موسوم به واکنش اجتماعی این اندیشه مجرمانه قابل توجه است. زیرا چنانچه زمینه و بستر مناسب برای آن فراهم گردد به مرحله عمل در می آید و تشخیص این موارد در مطالعات بالینی موجب می گردد که از طریق اصلاح و درمان از وقوع جرم پیشگیری شود. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نک به: نجفی ابرنآبادی، علی حسین، تقریرات درس جرم شناسی (جرایم سازمان یافته و مافیا)، دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، به کوشش امیرحسن نیازپور، نیم سال نخست سال تحصیلی ۱۳۸۰-۸۱

^۵ - Egocentrisme

^۶ - Lability

^۷ - Aggressiveness

^۸ - Indifference Affective

^۹ - حدود بیست سال بعد از طرح نظریه شخصیت جنایی در سال ۱۹۸۹ دو جرم شناس آمریکایی تراویس هیرسچی و گات فردسون با ارائه نظریه پایین بودن قدرت

به طور خلاصه کارکرد و رسالت این مؤلفه ها را می توان این گونه بر شمرد :

نخست ، عامل خودبینی یا خود محوری می تواند آن مانعی را که عبارت است از احترام به حقوق دیگران و نوع دوستی از میان بردارد. به موجب این متغیر، تمایلات خودمحورانه فرد است که سبب می گردد او همه چیز را در خودش جمع کند و همه چیز را بر اساس خود و منافعی ارزیابی کند. یعنی معیار ارزیابی اخلاقی بزهکار، شخصیت خود اوست نه افراد دیگر. تنها اوست که به عمل مجرمانه مشروعیت می دهد و قضاوت دیگران یا قانون در ملاحظات او دخیل نیستند. بدین سان خودمحوری عبارت است از کشش فرد به تحصیل همه چیز برای خود و تصور خود به عنوان جهان^۱. لذا فردی که خود محوربینی دارد، شخصی است که ناتوان از جمع نظرات و افکار دیگران است. به این معنا که شخص به ارزش های دیگران وقعی ننهد، نسبت به دیگران احساس مسئولیت نمی کند. چنین فردی به محض این که دچار محرومیت می شود، متمایل است که از طریق خشم و عصبانیت به آن حالت محرومیت جواب دهد. بدین ترتیب مؤلفه خودبینی به بزهکار اجازه می دهد که برای عمل خود مشروعیت ذهنی و دلیل تراشی ایجاد کند. این امر وی را از عذاب وجدان نجات می دهد. به عبارت دیگر، بعد خودمحوربینی در اشخاص بزهکار، به آنها اجازه می دهد که نسبت به واکنشی که نسبت به اوست بی تفاوت باشد و همزمان وی را متقاعد می کند که عمل ارتكابی او مشروع و پذیرفته شده است. پس خودمحوربینی فرد را نسبت به خود و دیگران بی بصیر می کند. آقای «پیناتل» نیز در بحث تشکیل عوامل شخصیت، ضمن اینکه از مداخله و نقش همیشگی تاثیرات زیست شناختی و تاثیرات محیط سخن می گوید، اضافه می نماید که «عمل و تعامل این دو زمینه را برای تاثیر نقش عوامل روان شناختی باتفاوتی بیشتر مساعد می کند» بین تاثیرات محیط نیز در درجه اول، باید پدیده شهر نشینی تراکم صعودی جمعیت در شهرها و هجوم مردم به شهرهای بزرگ را ذکر نمود، که «بی هنجاری یا «بی قانونی» یا «ناسازگاری» یا «بی معیاری» را دامن می زند. «بی هنجاری» به نوبه خود محرک وضع و رفتار خود بینی است، فرد «بی هنجار» روحاً عقیم است وی فقط به فکر خویشتن است و به ارزشهای دیگران بی اعتناست^۲.

کوتاه سخن اینکه، خودبینی مربوط به اختلالهای منش بوده، و در جمع با انحراف و ضعف دماغی از عوامل موثر در بروز جرم است. خود بینی ریشه تبهکاری است؛ زیرا مانع از آن است که شخص درباره مصالح اخلاقی بتواند به غیر از نظر خویشتن حکم کند. هر بزهکار بدان سان که اشاره شد، خطای خود رامشروع قلمداد می کند، و بر اثر خود بینی، خویشتن را معصوم و بی گناه جلوه می دهد، و بنا بر آنچه « دوگرف^۳ » نوشته است به این هدف نائل نمی شود «مگر آنکه گناه را به گردن مردم بیندازند؛ و اجتماع را بر خطا، و قوانین را فاسد و بی ارزش بشناسند^۴».

دوم ، متغیر بی ثباتی روانی یا تلون مزاج یا ناپختگی شخصیتی به معنای فقدان قدرت پیش بینی و دوراندیشی و ناتوانی در استفاده از تجارب گذشته و پیش بینی نتایج آینده و احتمالی رفتار خود می تواند تصور و تجسم شدت و اهمیت مجازات را در ذهن فرد از میان برداشته^۵ و او را در بند حال و نه آینده نماید. توضیح اینکه شخصیتی که در مسیر ارتكاب جرم گام برمی دارد ممکن است با تجسم مجازات و عملکرد

کنترل خود (Low self control) یا نظریه عمومی جرم تا اندازه ای نظریه آقای پیناتل را به روز آمد کردند. به موجب این دیدگاه افراد مجرم کسانی هستند که آستانه کنترل و مهار خود در آنها تضعیف شده است. به عبارت دیگر کنترل خود یا کنترل شخصی یا مانع وجدان در آنها ضعیف شده است. این نظریه شباهتهایی با نظریه شخصیت جنایی دارد. به نظر طرفداران این نظریه بزهکاران مکرر نخست: اعمالی که مرتکب می شوند متعدد و متنوع است و بیشتر جنبه ابتدایی دارد و دوم: مسؤلیت اجتماعی ندارند و جسارت و گستاخی در آنها محرز است برای مطالعه بیشتر در این زمینه نک به : ولد، جرج ، برنارد، توماس، اسنیس، جفری، جرم شناسی نظری، ترجمه علی شجاعی، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۸۰، صص ۲۸۲ الی ۲۹۶.

^۱ - نجفی توانا، علی، جرم شناسی، انتشارات آموزش و سنجش، چاپ سوم، ۱۳۸۴، ص ۱۹۵

^۲ - کی نیا، خودبینی و شخصیت جنایی، ص ۱۱۲

^۳ - E. De Greef

^۴ - همان، ص ۱۱۴

^۵ - شاید بتوان معنای دیگری را نیز از متغیر دمدمی مزاج بودن برداشت نمود. به این معنا که فرد به راحتی نوع جرمی را که مرتکب می شود، به نوع دیگر تغییر می دهد. به دیگر سخن بزهکار مزمن در دنیای جرم بسیار انعطاف پذیر است. برای مطالعه بیشتر نک به : نجفی ابرنآبادی، علی حسین، تقریرات درس جرم شناسی، دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، به کوشش محمد حسین شاملو احمدی، نیم سال ۸۰-۱۳۷۹

مجازات، پلیس و دادگاه، از ارتکاب جرم منصرف شود. اما فعال بودن متغیر بی‌ثباتی روانی یا تلون مزاج در ذهن فرد باعث می‌شود که شدت مجازات بی‌اهمیت تلقی شود. بدین سان تلون مزاج یعنی عدم توانایی در محاسبه شدت مجازات. بدین ترتیب دمدمی مزاج بودن سبب می‌شود که بزهکار عواقب کار خود را محاسبه نکند و بر ترس ناشی از مجازات فائق بیاید و چون دچار تلون مزاج است، این منش لحظه‌ای او را به حرکت درمی‌آورد، بدون این که به پیامد عمل فکر کند. و از آنجایی که هدف و قصد وی ارضای سریع خواسته‌هایش است لذا تابع شعار «همین لحظه، همین جا»^۱ می‌شود.

سوم، متغیر پرخاشگری و حالت تهاجمی که به فرد اجازه می‌دهد که به موانع مادی و فیزیکی یا مقاومتی که بر سر راه ارتکاب جرم است، از جمله مقاومت مجنی‌علیه، مقابله با پلیس، تهیه ادوات و ابزار لازم برای مقابله با نیروهای انتظامی و پیشگیری وضعی فائق آمده و در آستانه ارتکاب جرم قرار بگیرد.

چهارم، متغیر بی‌اعتنایی عاطفی به فرد اجازه می‌دهد تا تصمیم خود را مبنی بر ارتکاب جرم به اجرا گذارد و در مقابل حالات و حرکات مجنی‌علیه بی‌تفاوت و بی‌اعتنا باشد و انصرافی در او حاصل نشود. چنین فردی از تماشای رنج و عذاب دیگری احساس خاصی به او راه نمی‌یابد. و از آنجا که از کمبودهای سرشتی و تربیتی رنج می‌برد تعهدی نسبت به جامعه ندارد. به بیان دیگر فقدان متغیر تأثیرگذاری مانع از آن می‌شود که ناله‌ها و درخواست‌های مجنی‌علیه در عزم راسخ بزهکار تأثیر بگذارد.

بدین ترتیب آنچه بین بزه کاران و شخصیت‌های جنایی تا حدودی وجوه مشترکی را تشکیل می‌دهد عبارتند از: ۱- خوی ماجراجویی ۲- استقبال از خطر ۳- بی‌پروایی در تصمیم‌گیری‌های مجرمانه ۴- دارای روح تهاجم و پرخاش‌گری و قدرت نمایی ۵- گستاخی و آزار و اذیت به دیگران ۶- میل به انهدام و تخریب و ایجاد ضرر و زیان.

هرچند هسته شخصیت جنایی در چهار رکن مذکور تشکیل می‌شود، اما در عین حال در کنار آن متغیرهای عمومی و مشترکی نیز نظیر استعداد بدنی، قوای عقلانی، بیماری‌های روانی و جسمانی، عقب ماندگی تحصیلی، فقدان آموزش حرفه‌ای، ناپختگی و نابالیدگی روانی وجود دارند که این امور سبب می‌شود که فرآیند پختگی و کمال شخصیت مجرمانه با سرعت بیشتری تحقق پذیرد. به عنوان نمونه بزهکاری که قدرت جسمانی چندانی ندارد اما هوش بالایی دارد، متوسل به جرایم مالی و خدعه مدار یا اصطلاحاً جرایم سفری می‌شود. برعکس اگر فرد قدرت جسمانی بالایی داشته باشد و توان استفاده از قوای عقلانی وی کم باشد دست به جرایم فیزیکی یا اصطلاحاً کلسیمی می‌زند. هر چند این مثال‌ها همواره در عمل مشابه نبوده و چنانکه در بخش (ب) بیان می‌شود در سه جنایت تکان دهنده سالیان اخیر ایران به گونه‌ای نظریه‌های جرم‌شناسانه به نحوی با چالش روبرو شده‌اند.

ب - تحلیل سه جنایت هولناک سالیان اخیر ایران در پرتو آموزه‌های جرم‌شناختی

پرونده کیفری غلامرضا خوشرو معروف به خفاش شب تهران همچنین محمد بسیجه معروف به بیجه پاکدشت و مجتبی در اصفهان معروف به عنکبوت با دستگیری، محاکمه و اعدام هر سه نفر در ملاً عام بسته شد. شاید نظام عدالت کیفری نیز مسئولیت خود را پایان یافته تلقی نمود، در حالی که ابهامات و پرسشهای بسیاری در این سه پرونده بی‌پاسخ ماند. شاید اگر فضای احساسی و جنجال برانگیزی بر جریان دادرسی پرونده حاکم نمی‌شد و قوه قضاییه مجبور نبود واکنش به خواسته‌های خانواده‌های قربانیان و انتظارات افراد جامعه، جریان محاکمه و اجرای مجازات را تسریع نماید، مجال و فرصت بیشتری مطالعه بر روی شخصیت این سه نفر باقی می‌ماند.

در بررسی سیر تحول و شکل‌گیری این جنایات، از منظر جرم‌شناسی و سیاست جنایی، مرحله به مرحله، می‌توان نقاط کور، خلاءها، تنگناها، ناهماهنگی‌ها، کاستی‌ها و ضعف‌های نظام عدالت کیفری را به وضوح مشاهده نمود که ذکر تمامی آنها از حوصله این نوشتار خارج است. لذا نگارندگان تنها صرفاً به تحلیل آسیب‌شناسانه جنایات غرب تهران (ب/۱)، پاکدشت (ب/۲) و اصفهان (ب/۳) می‌پردازند.

ب/۱. تحلیل آسیب‌شناسانه جنایات غرب تهران

^۱ - Now And Here

خبر کشف جسدی در روز سیزدهم فروردین ۱۳۷۶ زنگ خطر شروع سالی بود که جنایاتی هولناک در آن رقم می خورد. پزشکی قانونی علت مرگ را صدمه به ناحیه گردن اعلام کرد. البته جسد هنگام کشف، یک دست نداشت. گزارش پزشکی قانونی و پلیس به قاضی کشیک قتل تهران حکایت از سوزانده شدن جسد زن میانسال داشت. به همین ترتیب در تاریخ ۱۶ فروردین، ۳۱ فروردین، ۲ خرداد، ۸ خرداد، ۱۴ خرداد، ۳۰ خرداد اجساد زانی در غرب تهران کشف گردید که به شیوه قتل اولی به آنها تجاوز شده، اموالشان سرقت شده با اصابت چاقو یا خفگی به قتل رسیده و سپس سوزانده شده بودند. سرانجام، پس از قریب ۸۰ روز تحمل سایه مرگ بر این منطقه تهران با فرار زنی به همراه ۲ فرزندش از خودرویی مسافرکش که قصد آزار و اذیت آنان را داشت، سرنخی از این ماجراهای هولناک به دست پلیس افتاد. هرچند که هیچ یک از این اطلاعات در دستگیری اتفاقی قاتل مؤثر نبود. این دستگیری اتفاقی که به دست نیروهای بسیجی در پونک صورت گرفت چنان از اصل ماجرا دور بود که متهم در ابتدا خود را فرد دیگری (عبدالله عبدالرحمن) معرفی کرد. بدین ترتیب، مرد سیاهپوشی که نیروهای بسیجی او را بر حسب اتفاق ساعت ۱۰ شب ۵ تیرماه دستگیر کرده بودند لب به اعتراف گشود، اما هیچ گاه قتل ها را برعهده نگرفت. غلامرضا خوشروی کوران، که به «خفاش شب» تهران معروف شده بود، هیچ گاه اقرار به ارتکاب قتل های یادشده نکرد و در تمام مراحل بازجویی، محاکمه و حتی گفت و گوی تلویزیونی تأکید کرد که همدستش به نام حمید رسولی قتل ها را مرتکب شده و او فقط سرقت می کرده و بعضاً روابط جنسی نیز با بزه دیدگان هم داشته است. خفاش شب روز ۲۲ مرداد ۱۳۷۶ پای چوبه دار رفت در حالی که روی کاغذ نوشته بود: «به هیچ کس بدهکار نیستم و از کسی طلبکار نیستم و از همه طلب بخشش دارم» و در شرایطی که ۵۰۰ ضربه شلاق خورده بود به دار آویخته شد. در خصوص تحلیل جنایات خفاش شب کار مطالعاتی کمی صورت گرفت چرا که مردم، خبر این جنایات سریالی را در آغاز از طریق روزنامه‌ها و مجلات دریافت می کردند. سپس به محض آنکه خبر آن، همراه با مصاحبه‌ای با متهم از شبکه سیما پخش شد، ماتم و اندوه توأم با احساس خشم و کینه، همه شهر را فرا گرفت. رفته رفته، دلپره همراه با ترس، جایگزین احساس تنفر اولیه گردید. اخبار درست و نادرست، التهاب، تنش، و در مواردی برخوردهایی خشن در روابط اجتماعی مردم آفرید که حاکی از نابردباری و هیجان عمومی بود^۱. بعضی از خبرنگاران جراید با دعوت از کارشناسان و استادان، به نظر خواهی از آنان پرداختند که در تنویر افکار عمومی بی‌تأثیر نبود. برخی دیگر، بر خلاف رسالت مطبوعاتی خویش، آنچنان چهره‌ای از متهم نمایان ساختند و اوضاع را چنان نا امن جلوه دادند که بر تشویق و نگرانی خانواده‌ها افزودند. در چنین فضای پر التهابی، اخبار مربوط به جریان جلسات دادرسی، هر روز در روزنامه‌های صبح و عصر به اطلاع عموم می رسید. پیش از ختم دادرسی، بعضی از مطبوعات - به طور ضمنی - حکم محکومیت متهم را صادر کردند و خواهان اجرای سریع آن شدند. لذا بی‌شک، نقش رسانه‌های گروهی در هدایت افکار عمومی و فرآیند دادرسی انکار ناپذیر است. با این وجود در مدت زمانی که خفاش شب مراحل دادرسی جنایاتش را می گذراند امکان مصاحبه برخی روانشناسان و جرم شناسان جهت تحلیل شخصیتی و آسیب شناسی اعمال وی فراهم آمد. به طور کلی غلامرضا خوشروی فقط زنان متأهل را انتخاب می کرد، برایش تفاوتی نداشت که قربانی چه شرایطی داشته باشد و فقط می خواست از جنس مؤنث باشد. خفاش شب که فقط دو کلاس سواد داشت و کمی انگلیسی بلد بود، از ۹ سالگی با رضایت خانواده اش از روستایی در اطراف قوچان برای کار نزد خانواده ای دیگر به تهران آمده بود. وی برای اولین بار در سن ۱۴ سالگی از سرقت یک دوچرخه به کانون اصلاح و تربیت راه یافت و بعد از دوچرخه به دزدی ضبط خودرو ها و بعد به سرقت خودرو ارتقا یافت. به دفعات به زندان محکوم، هر بار محیط زندان او را ماهرتر، آماده‌تر و مجهزتر برای ارتکاب جرمهای بعدی می‌نماید تا سرانجام در فصل بهار ۱۳۷۶ دست به جنایات فجیع می‌زند. باین وجود وی همواره در طول محاکمه از فردی به نام حمید رسولی به عنوان همدست خود که مرتکب قتل ها می شده و هیچگاه نیز یافت نشد نام می برد. برخی از روان شناسان معتقد بودند که حمید

^۱ - اردبیلی، محمد علی، تحلیل کارشناسی جنایات غرب تهران (بازتاب حادثه در مطبوعات)، مجله امنیت، سال اول، شماره دوم، شهریور ۱۳۷۶، ص ۱۸

رسولی فرد ایده آل غلامرضا خوشرو در ذهنش بوده است. اما عوامل زمینه ساز تولید فردی همچون غلامرضا خوشرو را می توان اینگونه بیان نمود :

نخست، نبود یک نظام آموزش و پرورش اجباری و کارآمد، همانطور که در فوق بیان شد غلامرضا بیش از ۲ کلاس درس نخوانده است. دوم- حاکمیت مطلق والدین بر سرنوشت فرزندان و عدم اختیار قانونی دولت در سلب چنین اختیاری، مشاهده شد که غلامرضا در ۹ سالگی به دور از هر گونه سرپرستی با رضایت خانواده اش، در اختیار خانواده‌ای دیگر قرار می‌گیرد که نتیجه این فرآیند شروع به بزهکاری در ۱۴ سالگی بوده است.^۱ سوم- کانون اصلاح و تربیت و زندانها، عملاً محلی برای آموزش، ارتباط و برنامه‌ریزی ارتکاب جرم پس از آزادی است و لذا می توان گفت در حال حاضر در نظام زندان های ایران مراکزی وجود ندارند که اگر قادر به اصلاح، درمان و تربیت نیستند، حداقل بتوانند مانع پیچیده‌تر شدن وضعیت اخلاقی و فرهنگی محکومین، گردد. این انتقاد حتی توسط خود غلامرضا نیز مطرح شده است. آنجا که می گوید: همواره آرزو می‌کرده که ای کاش برای بار اول به کانون نمی‌رفتم.^۲ بدین سان شاید سخن لغوی نباشد اگر که گفته شود علی رغم وجود شأن قانونی اما فقدان یک نظام نظارتی جامع و کارآمد بر محکومین آزاد شده که متکفل نظارت بر زندگی محکومین آزاد شده و حمایت از آنها دست کم تا مدت زمانی که فرد آزاد شده در جامعه بازپذیر شود، یکی از مهمترین دلایل روی آوردن مجدد به جرم پس از آزادی است. خفاش شب در بخشی از سخنانش اشاره می کند به اینکه: «اکثراً پس از خروج از زندان و حتی جلوی درب زندان، مبادرت به سرقت می‌کردم و به طور اتفاقی و پس از ارتکاب جرایم متعدد، دستگیر می‌شدم.^۳» چهارم- فقدان توجه کافی به تجهیز، آموزش و تربیت نیروی انسانی نیروی انتظامی متناسب با واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و انتظامی کشور در زمان وقوع حادثه، نگرشی سطحی و ساده به هر یک از واحدهای این نیرو داده بود. به طوری که یک بار در اعزام متهم به دادگستری، تدابیر لازم جهت جلوگیری از فرار وی اتخاذ نشده و غلامرضا مجال فرار را از دست ماموران اجرای قانون را پیدا نمود. از طرفی نظام تحقیقات و بایگانی جنایی بر اساس اظهارات کاذب متهم شکل گرفت و هویت اصلی متهم فراری پس از دستگیری مجدد وی در مشهد، مشخص نگردید. اضافه می نماید ضعف حضور فیزیکی محسوس و غیر محسوس نیروها و گشت های انتظامی، فضای امنی را برای ارتکاب این جنایات در مدت زمان بهار ۱۳۷۶ فراهم ساخته بود. مشخص نیست که اگر متهم به طور اتفاقی به عنوان ولگردی توسط نیروهای بسیج دستگیر نمی‌شد و در نیروی انتظامی هویت اصلی او شناسایی نمی‌شد ابعاد این ماجرا تا چه میزان وسعت می یافت. پنجم- غوغا سالاری ژورنالیستی رسانه های کشور در این ماجرا نقش متضادی را به رکن چهارم دموکراسی ارائه کرده بود. برخی حقوقدانان این چنین انتقاد نمودند که: «در جامعه ما، برای ازدواج جوانان، تمامی وسایط ارتباط جمعی با همه توان به کار می‌افتند ولی در هشدار به آنها برای نیفتادن در دام جنایتکارانی مانند غلامرضا خوشرو، عملکردی مغایر مشاهده می‌گردد. شاید چنین پنداشته‌ایم که هشدار به مردم، موجب تضعیف اقتدار نظام و یا وحشت مردم می‌شود، پس بهتر است، پنهان بماند.^۴» بدین ترتیب می توان گفت رسانه‌های گروهی، در عین حال که به عنوان ابزار آموزشی قدرتمندی در تلاش برای پیشگیری از وقوع جرم می‌توانند دستگاه عدالت کیفری را یاری دهند، ممکن است با بهره‌برداری از جرم و جنایت، گمراه کننده نیز باشند. در هر حال، تجربه دیگر کشورها نشان داده است که شرح و بسط این فجایع و بزرگنمایی سیمای تبهکاران و سیر سرگذشت و خاطرات آنان با آب و تاب در مطبوعات و صدا و سیما، در بسیاری از موارد، وسوسه برانگیز و در یک کلام، جرم زاست.^۵ به علاوه از آنجایی که نظام عدالت کیفری نسبت به قضاوت افکار عمومی بسیار حساس می‌باشد. لذا بسیج و تهییج اذهان عموم و جهت دادن به آن، کار «دادرسی عادلانه» را- که وقت و تأمل قاضی را طلب می‌کند- دشوار می‌سازد و این خاطر را دامن می‌زند که تأثیر ناروایی بر

^۱ - در خصوص نقش خانواده، دوگرف عقیده دارد: «منش و رفتارهای بزه کار در برابر جامعه تا حدود زیادی با توجه به ویژگی های محیط خانوادگی او رقم زده شده است.» نک به: قاسمی روشن، ابراهیم، عوامل اجتماعی و جرم، فصلنامه معرفت، شماره ۳۶، مهر و آبان ۱۳۷۹، صص ۶۹-۷۵

^۲ - آقایی نیا، حسین، تحلیل کارشناسی جنایات غرب تهران (تأملی بر عوامل وقوع جنایت)، مجله امنیت، سال اول، شماره دوم، شهریور ۱۳۷۶، ص ۲۳

^۳ - آقایی نیا، پیشین، ص ۲۳

^۴ - همان

^۵ - اردبیلی، پیشین، ص ۱۸

تصمیم‌گیری نهایی دادگاه می‌گذارد. کما اینکه در پرونده خفاش شب نیز مشاهده شد که امر دادرسی بسیار سریع صورت گرفت و مجال کافی برای در اختیار قرار دادن غلامرضا نزد جرم‌شناسان و روان‌شناسان و جامعه‌شناسان باقی نگذاشت و وی در کوتاهترین مدت جهت آرام نمودن افکار عمومی اعدام گردید.

ششم - فقدان یک ناوگان حمل و نقل عمومی و یا خصوصی نظارت شده در پایتخت و حومه آن در زمان وقوع جنایت به ویژه برای بانوان. به این معنا که در دورانی که غلامرضا خوشرو به جنایات سریالی خود اقدام نموده بود اتوبوسهای شرکت واحد، تمامی نقاط شهر (تهران بزرگ) را پوشش نمی‌دادند که همچنان نیز این مشکل وجود دارد. از طرفی نظام تاکسیرانی، چندان منضبط و تابع مقررات و نظم نبود به طوری که دهها هزار نفر مسافر کش به طور ثابت و برخی به عنوان شغل دوم، بدون کوچکترین نظارتی در دوران غلامرضا خوشرو، به صورت رها شده و لجام گسیخته به کار مشغول بودند. به دلیل همین نابسامانی در مدیریت نظارت بر نقل و انتقال شهروندان بود که غلامرضا خوشرو از ۱۶ سالگی با اتومبیل‌های سرقتی و بدون داشتن گواهینامه رانندگی، اقدام به مسافر کشی می‌کرده و هرگز نظارتی بر او نبوده است. هفتم، فقدان نهاد خانواده به معنای واقعی در زندگی خفاش شب، غلامرضا خوشرو در یکی از روستاهای اطراف قوچان متولد شده، از آن برخاسته و نخستین گام‌های زندگی را در آن زده است. او، پدر و مادر و برادران و خواهرانی معمولی دارد. از روحیه ساده روستایی برخوردار است. خانواده وی نخستین تلاشها را نیز در راه آموزش «غلامرضا» به انجام می‌رساند. یعنی او را به مدرسه می‌فرستند و او تا کلاس دوم درس می‌خواند. این اولین تماس غلامرضا با یک محیط آموزشی بوده است. شاید اگر این وضع ادامه می‌یافت، «غلامرضا» نیز مانند دیگر اعضای خانواده فردی متعارف می‌ماند. آنانی که به تعبیر خودش اصلاً پای به کلانتری محل ننهاندند و نمی‌دانستند جرم چیست^۱. اما این دوران طلایی به زودی پایان یافت. چراکه سرنوشت برای «غلامرضای نه ساله، طرحی دیگر ترسیم نموده بود. روزی مردی از همان روستا با پدر غلامرضا تماسی برقرار ساخت و در جریان این تماس به آنها اعلام می‌نماید: «من در تهران کار ساختمانی می‌کنم، زنی را می‌شناسم که هفت فرزند داشته که همگی دخترند و او آرزوی پسر دارد. اجازه بدهید «غلامرضا» را به فرزندی بپذیرند^۲». بدین سان خانواده غلامرضا وی را راهی تهران نموده و او در تهران به زنی در حدود ۵۰ ساله که شوهرش بر اثر اعتیاد جان باخته بود سپرده شد. این رویداد، برگ تازه‌ای را در دفتر سرنوشت غلامرضا رقم زد. بدین ترتیب خانواده نخستین تبدیل به واقعیتی نامطلوب، فاقد کارایی و کارکرد گشته که در اصطلاح «خانواده زیستی» خوانده می‌شد.

اما خانواده‌ی که غلامرضای نه ساله، بی‌هیچ خواست و اراده‌ای بدان گام نهاده بود نیز از جهاتی ناقص بود. فقدان وجود پدر، وجود نامادری سالمند که اولاً هرگز رسالتی درباره غلامرضا احساس نمی‌کرد و ثانیاً آمادگی تربیت پسری نوجوان را نداشت، انفعال نامادری در تربیت و نظارت بر اعمال غلامرضا، به گونه‌ای که خود روایت می‌کند «نامادری پیرش توان کنترل، نظارت و پیگیری وی را نداشته است. هر زمان «غلامرضا» به خانه می‌آمد، جایی و غذایی در اختیارش بود، اما هرگاه نمی‌آمد، کسی نبود که به دنبال وی برود و یا زمانی که به خانه می‌آمد، دست کم با هیبت یک مادر دلسوخته از او بپرسد: «کجا بودی؟ یا چرا دیر کردی؟» بنابراین، «غلامرضا» روزها، هفته‌ها، ماهها و گاه سالها از خانه دور بود، بدون آنکه نه کسی نگران او باشد، نه پدر یا مادری جست‌وجوی او، زحمت بیرون آمدن از درخانه را به خود هموار نمایند؛ و نه آنکه خود او از بیم هیچ مسئولیت یا بازخواستی نگران باشد^۳. بدین ترتیب میتوان نتیجه گرفت که غلامرضا کارکردهای اصلی خانواده نظیر آموزش جامعه‌پذیری، الگوها و آداب زندگی، هنجار آموزشی و القاء ارزشها، را تجربه نکرد. از طرف دیگر به دلیل آنکه «غلامرضا» حتی شناسنامه نیز نداشت لذا تلاش نامادری برای رفتن او به مدرسه نیز بی نتیجه ماند. آنچه که در مورد دوران کودکی غلامرضا خوشرو قابل ذکر است اینکه از نه سالگی به زنی پیر در تهران سپرده می‌شود و ضمن جدایی ناگهانی از محیط صمیمی و عاطفی روستای خود، از هر گونه نمونه پدری در خانه این زن محروم می‌ماند و چون به مدرسه نیز فرستاده نمی‌شود، امکان همانند سازی با مربیان

۱ - ساروخانی، باقر، تحلیل کارشناسی جنایات غرب تهران (خانواده: عامل یا مانع جرم)، مجله امنیت، سال اول، شماره دوم، شهریور ۱۳۷۶، ص ۲۰

۲ - همان

۳ - همان

و دیگر افراد شایسته اجتماعی را هم پیدا نمی‌کند. بدین سان «غلامرضا» با ذهنی ناپروده و ناپخته در عرصه زندگی اجتماعی ظاهر گردید و به تدریج طریق حل تعارضات خود را نادیده گرفتن ارزشهای حاکم بر جامعه و مال و جان انسانهای بی گناه برگزید.

افزون بر موارد فوق توجه به انگیزه‌های غلامرضا و عوامل فردی جسمی و روانی که در مهیا کردن زمینه این جنایات موثر هستند، نیز ضروری است. وقوع جرم، همیشه به نحوی نیست که انگیزه و زمینه آن روشن باشد و از این گذشته، نقش عوامل ناخودآگاه موضوع را پیچیده می‌کند. در روانشناسی و روانپزشکی کیفری، نه تنها انگیزه‌های ظاهری و خود آگاهی بلکه انگیزه‌های ناخود آگاه نیز مورد بررسی قرار می‌گیرند^۱. برای بررسی پرونده غلامرضا خوشرو از نقطه نظر روان‌شناسی و روانپزشکی کیفری توجه به طبقه بندی بزهکاری و بزهکاران شاید ضروری باشد^۲. به طور کلی شاید بتوان گفت که «بزهکاران حرفه ای» در اثر عوامل اجتماعی، «بزهکاران اتفاقی» در اثر عوامل عاطفی ناگهانی و «بزهکاران اعتیادی» در اثر بیماری های روانی، مرتکب جرم می‌شوند^۳. اما گاهی جرم، ناشی از گروهی از بیماری های روانی است که از آن به اختلالات شخصیت ضد اجتماعی یاد می‌شود که غالب بزهکاران به عادت به آن دچار می‌باشند. بررسی دوران کودکی و نوجوانی، سوابق کیفری و وضعیت غلامرضا خوشرو در جریان آخرین دستگیری و محاکمه او ابتدای وی را به اختلال شخصیت ضد اجتماعی نشان می‌دهد. به طور کلی، اختلال شخصیتی، به معنی روشهای رفتاری و دیدگاههای ذهنی غیر انطباقی و ناسازگارانه و انعطاف‌ناپذیری است که موجب اختلال شدید در کارکرد اجتماعی یا شغلی یا موجب ناراحتی ذهنی می‌شود. برخی اختلالات شخصیتی تنها فرد مبتلا را رنج می‌دهد و سبب نارسایی در کارکردهای او می‌گردد. گاهی علاوه بر خود فرد دیگران نیز در اثر اختلال شخصیتی او مشکل پیدا می‌کنند. این اختلال شخصیت، بیشتر به دیگران و جامعه صدمه می‌زند تا به خود فرد، که نمونه آن، خطرناکترین اختلالات شخصیتی، یعنی اختلال شخصیت ضد اجتماعی است. گفته شده که بیشترین بزهکاران سابقه‌دار، مبتلایان به اختلال شخصیت ضد اجتماعی هستند^۴. ویژگی هایی که برای فرد مبتلا به اختلال شخصیت برشمرده اند با ویژگی هایی که ژان پیناتل برای بزهکار مکرر برشمرده مشابهت دارد. از جمله می‌توان به: پیروی نکردن از هنجارهای اجتماعی و آنچه قانون منع کرده است، تقلب و فریب، از جمله دروغگویی مکرر، و به کاربردن نامهای جعلی، رفتارهای ناگهانی و لحظه نگری، بی ملاحظگی نسبت به امنیت خود و دیگران، پرخاشگری، بی مسئولیتی مستمر و فقدان پشیمانی، که به صورت بی تفاوتی یا دلیل تراشی نسبت به آزدن و بد رفتاری با دیگران، نمود عینی پیدا می‌کند. مبتلایان به اختلال شخصیت ضد اجتماعی - از جمله عامل اصلی جنایات غرب تهران - فاقد ظرفیت برای دلبستگی و وفاداری به دیگران یا قوانین زندگی اجتماعی هستند. بی عاطفه به نظر می‌رسند و تنها لذتهای زودگذر می‌اندیشینند. با اینکه پیوسته مورد تحقیر و تنبیه قرار می‌گیرند، از آموختن دوباره و تغییر رفتار خود ناتوان می‌باشند. قضاوت اجتماعی ندارند اما با دلیل تراشی و لفاظی به خود می‌باورند که رفتارشان کاملاً مجاز، منطقی و مشروع یا اگر حتی قبول کنند که مرتکب خطا شده اند آن را خیلی پیش پا افتاده و ناچیز معرفی می‌کنند. در سازمان شخصیتی فرد دچار اختلال شخصیت، «فرمان» که وجهی از شخصیت است که اخلاقیات، ارزشهای معنوی و مقررات اجتماعی را شامل می‌شود، رشد نکرده است. به علاوه از دیدگاه رفتاری، این افراد، در صورت شرطی شدن به یک موضوع و آموختن، در ترک و رها شدن از آن، ناتوان هستند. شخصیت های ضد اجتماعی آینده، اغلب در دوران کودکی، مطابق میل خود رفتار می‌کنند. گرایش به پیشرفت، پشتکار و آینده نگری در آنان دیده نمی‌شود. عموماً دیدگاهی سرکشگرانه نسبت به جامعه و ارزشها و نهادهای حاکمه دارند. در صورت ناکامی، نسبت به دیگران خطرناک می‌شوند و بسیاری از آنان از جدال خود با قانون لذت می‌برند و از دستاوردهای عملکرد منفی خود، با غرور برخورد می‌بالند. به علاوه مجازاتها از منظر آنان، نشان از بی عدالتی دارد و هیچ اثر بازدارنده‌ای ندارد.

۱ - فدایی، فرید، تحلیل کارشناسی جنایات غرب تهران (اختلال شخصیت ضد اجتماعی)، مجله امنیت، سال اول، شماره دوم، شهریور ۱۳۷۶، ص ۲۴

۲ - لازم به یادآوری است که تنها برخی اختلالات روانی محدود به طور مستقیم یا غیر مستقیم با بزهکاری ارتباط دارد و در اکثر بیماریهای روانی، میزان بزهکاری در سطح متوسط جمعیت و حتی گاهی پایینتر از آن قرار دارد. نک به: فدایی، پیشین، ص ۲۵

۳ - برای مطالعه بیشتر در خصوص طبقه بندی بزهکاران نک به: نوربها، رضا، زمینه جرم شناسی، صص ۵۰-۵۳

۴ - فدایی، پیشین، ص ۲۶

بررسی سوابق و مصاحبه روانشناسان با غلامرضا خوشرو بیانگر آن است که احتمالاً او دارای حداقل شش ویژگی بیان شده در خصوص فرد مبتلا به اختلال شخصیت بوده است.^۱ هر چند هیچ گاه منشأ روانی اعمال این جنایت کار به درستی مشخص نشد.

ب/۲. تحلیل آسیب شناسانه جنایات پاکدشت تهران

در این جنایت محمد بسیجه (معروف به محمد بیجه) متولد ۱۳۶۱ قوچان، مجرد بدون سؤ پیشینه متهم اصلی جنایات منطقه پاکدشت واقع در جنوب شرق تهران بود. او کارگر کوره پزخانه‌ای در همان منطقه بود. او به تجاوز و قتل بیش از ۱۷ کودک و ۳ بزرگسال اعتراف کرده بود. ماجرای تجاوز و قتل کودکان پاکدشت تهران، به عنوان بزرگ‌ترین پرونده جنایی هفتاد و یک سال اخیر در ایران شناخته شده و در زمان خود به شدت افکار عمومی را در این کشور تحت تأثیر قرار داد به گونه‌ای که در پرونده‌های مشابه با وقایع پاکدشت قبل از ادای نام متهم اصلی پرونده عنوان «بیجه» را نیز بکار می‌بردند مانند بیجه شهرک غرب (قدس) یا بیجه تجریش.

بیجه درباره انگیزه اصلی‌اش برای ارتکاب قتل‌ها می‌گوید: «من از بچگی تحت ظلم بودم و وقتی زندگی‌ام را با دیگران مقایسه می‌کردم، ناچار دست به چنین اعمالی زدم.» او همچنین در مورد حکم اعدام خود گفته بود: «استحقاق حکم اعدام را ندارم.» وی در ۱۵ شهریور ۸۳ دستگیر و در شعبه ۷۴ کیفری استان تهران محاکمه و در تاریخ ۲۷ آبان ماه همان سال به ۱۶ بار قصاص و یک بار اعدام، ۱۵ سال حبس و ۱۰۰ تازیانه به عنوان حد تفخیز محکوم شد. اعدام بیجه در بهمن ماه سال ۱۳۸۳ در شرایطی صورت گرفت که بیش از پنج هزار نفر در محل حاضر شده بودند. به او پیش از اعدام ۱۰۰ ضربه نیز تازیانه زده شد. بیجه هنگام شلاق خوردن دو بار به زانو افتاد، اما در جریان اجرای حکم خاموش و آرام باقی ماند. این در حالی بود که نیروی انتظامی شانزده تن از مأموران و افسران خود را در رسیدگی به این پرونده «مقصر» دانسته و قوه قضاییه نیز اعلام نمود که دادستان پاکدشت و همچنین دو بازپرس و یک دادیار دادرسی این شهرستان در رسیدگی به پرونده «کوتاهی» کرده‌اند.

در تحلیل آسیب شناسانه جنایات بیجه از چند منظر می‌توان به بررسی این فاجعه پرداخت. نخست از جنبه بافت جغرافیایی (زیست بوم): شهرستان پاکدشت شامل چهار روستای قدیمی است و هنوز در حال گذار از بافت روستایی به بافت شهری است. پاکدشت با وجود این که مدتی است تبدیل به شهر شده، اما هنوز از روستاهای تابعه شهرستان ورامین شمرده می‌شود که بیش از ۸۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد. از شمال به رشته کوه‌های البرز و دامنه جنوبی شهرستان دماوند، از غرب به شهر تهران و شهرستان ری و از جنوب و جنوب‌شرقی به شهرستان گرمسار محدود می‌شود. شهرستان پاکدشت از دو بخش مرکزی و شریف‌آباد تشکیل یافته که تنها مرکز شهری آن شهر پاکدشت است. منطقه پاکدشت جزئی از ناحیه ۷ شهرداری منطقه ۱۵ تهران شمرده می‌شود که از لحاظ تقسیمات کشوری وابسته به شهر ری است، اما امکانات پشتیبانی‌ای که در مورد این شهر باید صورت گیرد، مشخص نیست. شفاف‌نبودن قلمرو مرزی و مسئولیتی این منطقه در تقسیمات شهری، لجستیکی و انتظامی، آن را به یکی از مساعدترین مناطق برای "جرم‌خیزی" تبدیل کرده است. این شهر به لحاظ بافت جمعیتی به دو قشر مهاجران و بومی‌ها تقسیم می‌شود. بیشتر مهاجران که بخش مهم جمعیت را تشکیل می‌دهند، در بخش مرکزی شهر و روستاهای اطراف آن متمرکز شده‌اند. بیشتر مهاجران ساکن این شهرستان از استان‌های تهران، لرستان، همدان، آذربایجان شرقی و غربی و خراسان هستند.^۲ در پرونده پاکدشت این منطقه روستایی بوده که از نظر اداری تبدیل به شهر شده است. اما آیا به‌واقع امکانات شهری را دولت یا سازمان‌های واقع در تهران به آنها داده‌اند؟ به عبارت دیگر، آیا احساس تعلق به فرهنگ بومی و حاکم در شهر تهران در آنها وجود دارد؟ لذا به نظر می‌رسد نبود نهادهای مدرن و حتی سنتی ولی با کارکرد مثبت که بتواند هنجارهای جدید را برای مهاجران روستایی در کلان شهرها تعریف کند و حس گم‌گشتگی و خلاء هنجاری ناشی از مهاجرت آنها را مهار و افق‌های جدیدی از زندگی و زیست بهتر در کلان شهرها را برای آنها تصویر کند و ناتوانی بنیان اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی نیز افزون بر این کاستی‌ها، فجایع پاکدشت را رقم زده

۱- فدایی، پیشین

۲- همان

باشد. نکته دیگری که در این قسمت حائز اهمیت است اینکه بزهدیدگان بیجه همانند وی از کمبودهای مشترکی رنج می برده اند. اطفالی که قربانی بیجه شده بودند، هیچ کدام از طبقه مرفه نبوده‌اند. همگی نوعاً از افراد خارجی بوده‌اند و همین خارجی بودن، یکی از عوامل بزهدیدگی است، چرا که یک فرد خارجی (مهاجر افغانی) نمی‌تواند همانند یک بومی از خود دفاع کند. به علاوه بسیاری از اولیای دم اطفال بزهدیده، به جای تقاضای قصاص و اعدام متهم، تقاضای دیه نمودند. این مسئله قابل تأمل است که چگونه والدین از حق قصاص خود می‌گذرند و تقاضای دیه می‌کنند.^۱

دوم از جنبه روانشناسی و جرم شناسی بالینی، به دلایلی که ذکر خواهد شد بیجه از جامعه خود متنفر بوده است. بیجه در اعترافات خود از دو عاملی که او را سالها رنج می داده سخن گفته، اول اینکه خود در کودکی مورد تجاوز قرار گرفته بوده و از زمانی به بعد قصد انتقامگیری از کودکان و به نوعی جامعه را داشته و دیگری نیز از مرگ زود هنگام مادرش و کمبود محبت ناشی از آن در کودکی و نوجوانی رنج می‌برده است. تاریخچه زندگی وی بیانگر تجربه فقدان‌های متوالی است. از دست دادن مادر در سن ۳ سالگی، خودکشی دوست صمیمی اش در سن ۱۲ سالگی، از دست رفتن نخستین عشق به یک دختر در سن ۱۶ سالگی. از طرفی یافته‌های حاصل از مصاحبه بالینی با بیجه حکایت از نداشتن ارتباط عاطفی- هیجانی مطلوب با اعضای خانواده و وجود یک جو سرد هیجانی و طرد کننده با پدر و اطرافیان از آغاز دوره رشد وی می نماید. وی از زمان نوجوانی اختلافات زیادی با پدر خود داشت تا جایی که حتی در سن ۱۵ سالگی پدرش او را از خانه بیرون می‌کند. از سویی مراقبت‌های لازم نیز از جانب پدر بر فرزندش وجود نداشته چرا که اگر چنین مراقبت و توجهی بود، قطعاً پدر تجاوز به عنف فرزندش را در سن ۸ و ۱۲ سالگی از طرف یک فرد بزرگسال متوجه می‌شد و پیگیری می‌کرد. مادر بیجه زمانی که سه ساله بوده فوت کرده و او تحت نظر نامادری خود که مرتب وی را کتک می‌زد بزرگ شده است. می توان گفت که شکل گیری اولیه شخصیت مجرمانه بیجه در خانواده نابسامانش بوده است. خانواده ای که خود قربانی جهل و فقر بوده است. عدم شکل پذیری در نهاد خانواده موجب ناسازگاری بیجه با محیط تحصیلی شده بود. که البته نظام آموزش و پرورش نیز در این فرآیند ناسازگاری، چندان بی تقصیر نبود. چراکه بنا به اظهارات بیجه تنها به دلیل این که نیم نمره در معدل کم آورده بود، از مدرسه اخراجش کردند.^۲ از طرفی قرار داشتن در یک محیط بهره کش و احساس بی پناهی گسترده و از طرف دیگر تجارب نابهنجار جنسی مکرر پس از بلوغ از دیگر عوامل ناکامی ای بوده که تثبیت احساس حقارت شدید و سطح بالایی از خشم و پرخاشگری را به همراه الگوی نافذی از فقدان همدلی و جهت گیری نابهنجار ارضای میل جنسی را در بیجه سبب شده است.^۳

به این ترتیب به نظر می رسد اقدامات مجرمانه محمد بیجه همانند غلامرضا خوشرو یا متهمین پرونده شهرک غرب یا تجریش تهران همگی حکایت از انگیزه های درونی خود آگاه آنان دارد. یعنی تلافی، جبران و انتقام از کودکان و در سطحی کلان تر از جامعه. درحالی که از منظر مکانیسم های دفاع روانی که جایگاه ویژه ای در مکتب روانکاوی فروید دارد منشاء بسیاری از رفتارهای انسان ها ضمیر ناخودآگاه شخصی است که خود وی به آن آگاهی ندارد. به بیان دیگر قربانی کردن پسران کم سن و سال ناشی از ضعف و درماندگی شدیدی است که قاتلان پاکدشت در وجود خود احساس کرده اند و چون در کودکی مورد آزار و اذیت قرار گرفته اند، خود را بی ارزش پنداشته و به علت خشمی که نسبت به دیگران و جامعه احساس کرده اند ممکن است این رویه را به عنوان نوعی انتقامجویی همراه با بی تفاوتی نسبت به قربانیانشان در پیش گرفته باشند. پیشتر بیان شد که ویژگی هایی چون عدم احساس گناه، زیر پا گذاشتن مقررات جامعه، نیندیشیدن به عواقب اقدامات مجرمانه، ناتوانی در سازش با هنجارهای اجتماعی و ارتکاب رفتارهای آنی بدون تفکر قبلی (لحظه نگری)، بی تفاوتی نسبت به قربانیان و خانواده آنها، مهم تلقی نمودن خود از جمله ملاک های تشخیص شخصیت ضداجتماعی است که اتفاقاً در خصوص محمد

۱- همان

۲- همان

۳- نیکخو، محمد رضا، گزارش روان شناختی محمد بیجه، فصلنامه بهداشت روان، شماره ۱۲-۱۳، تابستان و پاییز ۱۳۸۴، ص ۶

بیجه نیز صدق می کند. هرچند برخی معتقدند عامل (سرشت یا محیط) یا هر دو در بروز این نوع اختلال نقش دارند. اما به نظر می رسد حتی با زندانی کردن، امکان اصلاح مبتلایان به این نوع اختلال (دست کم در ظاهر) وجود ندارد، همانطوری که دستگیری اولیه محمد بیجه و ۷۲ روز بازداشت وی موجب تنبه وی نشده و بعد از آزادی به تجاوز و قتل ها ادامه داده، بی تردید اعدام آنها نیز حداقل موجب ارباب شخصیت های ضد اجتماعی موجود در جامعه نخواهد شد. بیجه در روزهای پایانی ۱۳۸۳ در ملأ عام اعدام شد اما پرسشی که پاسخ جامع و قاطعی به آن داده نشده این بود که آیا این بیماران عوامل سرشتی و محیطی که در دوران کودکی خود مورد آزار و اذیت قرار گرفته اند همانند انسان های سالم از نظر روانی، در قبال اعمال ارتكابی خود مسوولیت کیفری کامل دارند یا در مورد آنها بایستی قائل به نوعی مسوولیت نقصان یافته^۱ شد؟ هرچند به دلیل قبح اعمال ارتكابی و وسعت جنایات بیجه پاکدشت و به ویژه فضای روانی حاکم بر جامعه، این امر مانع از زیر به سوال بردن مسوولیت کیفری این جنایتکار که مبتلا به اختلال شخصیت ضد اجتماعی تشخیص داده شده بود^۲، گردید.

اما این واقعه از منظر شیوه ارتكاب^۳ و انتخاب قربانیان نیز قابل تأمل است، از طرفی بیجه عمدتاً از آمپول سیانور استفاده می کرده است. او با اینکه یک فرد بی سواد بوده اما از آن جایی که در مغازه آهنگری و ریخته گری کار می کرده لذا با ترکیبات شیمیایی آشنایی داشته است، اما اینکه چگونه فردی بی سواد، روستایی و مهاجر، به ذهنش می رسد که با آمپول سیانور، افراد و حیوانات زیادی را بکشد محل تأمل است. وی قبل از این که به بزه دیدگان خود تجاوز کند، آنها را با آمپول سیانور بی حس می کرده و هنگامی که قربانی در حال جان دادن بوده مرتکب دخول می شده است. اما از طرفی دیگر بیجه علاوه بر ۱۷ کودک، ۳ فرد بزرگ سال شامل دو مرد معتاد و یک زن خیابانی را نیز به قتل رسانده بود. وی در این خصوص می گوید: «من آنها را کستم به این خاطر که نمی خواستم فقط کودکان را کشته باشم». به علاوه این مسئله قابل توجه است که چرا قاتل پس از تجاوز به بزه دیده وی را می سوزانده یا در کنار جسد حیوانی می انداخته است؟ به نظر برخی جرم شناسان این گونه به قتل رساندن افراد، آن هم به شیوه ای عجیب، معنای خاصی دارد چرا که اگر هدف صرفاً ارضای جنسی بوده این مسئله به طرق دیگری نیز قابل اعمال بوده است. لذا بیجه به پزشک قانونی جهت انجام فرستاده شد تا دریابند که آیا اختلالات کروموزومی در مورد این قاتل وجود داشته یا خیر که البته نه تنها پاسخ منفی بود بلکه مشخص شد که متهم از ضریب هوشی بسیار بالایی نیز برخوردار بوده است و تنها به عنوان یک فرد دارای اختلال شخصیت^۴ و ناسازگار از درجه حاد شناخته شد. از نقطه نظر شخصیتی به طور کلی او فردی عجیب غیر عادی و و از نظر هیجانی تا حدودی سرد و دوری گزین است که برای سازگاری با محیط خود دچار مشکل جدی است. بیجه فردی خود محور، تنبیه کننده، تک رو، خود شیفته^۵ و در بر انگیزتن احساس گناه و اضطراب در دیگران مهارت دارد. رفتارش غیر قابل پیش بینی و دمدمی است و ممکن است با پاسخ های جنسی عجیب همراه باشد. وی معمولاً دچار رفتار جامعه ستیزانه ای است که به درگیری مکرر با قانون منجر شده است. به طور معناداری فاقد همدلی بوده و فردی ناهمنوا و تکانشی است. به طور کلی خواهان اثبات توانمندی های خویش از راه فعالیت در زمینه های عمدتاً نامعمول است^۶. مشکلاتی که به خاطر محرومیت در او انباشته شده بود با پیدا شدن

^۱ - Diminished Responsibility برای مطالعه بیشتر در این زمینه نک به: محسنی، مرتضی، مسوولیت کیفری، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۱۳،

۱۳۵۵، ص ۳۴

^۲ - نک به: نیکخو، پیشین، ص ۱۰

^۳ - بیجه در خصوص نحوه ارتكاب قتل ها می گوید: «... اهل خط انداختن نبود، دوست داشتم اگر هم بزنم، ضربه کاری بزنم...» عسگری و دیگران، ص ۱۱

^۴ - با توجه به یافته های حاصل از آزمون های روانی و مصاحبه بالینی صورت گرفته با بیجه، اختلالات وی بدین شرح اعلام گشته است: اختلال روانی سادسم جنسی، اختلال رابطه جنسی با کودکان پسر، اختلال روانی شخصیت ضد اجتماعی، اختلال روانی شخصیت خود شیفته، اختلال جدی در کارکردهای اجتماعی شغلی تحصیلی.

^۵ - بیجه گرایش دارد تا اغلب با مردانی رابطه برقرار کند که به گونه ای چشمگیر از خودش پایین ترند. که می توانند تا اندازه ای مجری اقدام های خود شیفته وار او و در پایان بازندگان بازی های او باشند. دوستی وی با علی باغی (متهم دوم پرونده پاکدشت) شاید نشانگر این موضوع و گرایش باشد. همان، ص ۸

^۶ - نیکخو، پیشین، ص ۷

یک بستر مناسب همچون فضای پاکدشت تبدیل به اعمال انحرافی و بعد جنایی گردید و در این گذر، چوبه دار و یا جرتقیل اعدام علی رغم آگاهی بیجه از سرنوشت محتومش نتوانست وی را از ارتکاب این اعمال باز بدارد.

در پایان اضافه می نماید که بیجه، مشکلات و نارسایی‌های شخصیتی را از خانواده و محیط خود کسب کرده بود و تنها در انتظار ایجاد وضعیتی همچون محیط جغرافیایی هنجارستیز پاکدشت بود تا قطعات پازل شخصیت مجرمانه وی کامل شود تا در صورت ارتکاب جرم کسی او را نبیند و نتواند کنترل کند^۱. لذا به نظر می رسد دولت می بایست از ایجاد و یا دست کم گسترش محیط‌هایی همچون پاکدشت یا خاک سفید جلوگیری نماید. یعنی از طریق بردن و انتقال دادن فرهنگ آبادانی به این شهرواره ها و آمایش شهری این محیط‌ها را به فرهنگ اصلی وصل نماید، به طوری که افرادی که در چنین محیط‌هایی زندگی می‌کنند، خود را رها شده احساس نکنند و دچار چنین حالت انومی، ناسازمندی یا احساس عدم تعلق به جامعه نشوند.

ب/۳. تحلیل آسیب شناسانه جنایت تکان دهنده اصفهان

در این پرونده جوانی ۲۳ ساله به نام مجتبی که در اواخر سال ۸۲ به اتهام قتل خواهرش دستگیر شد پرده از یک جنایت هولناک دیگر برداشت و اعلام نمود که حدود دو سال پیش کودک ۴ ساله ای را کشته و پس از قطعه قطعه کردن، جسد را در حیاط دفن کرده است. ماموران پلیس برای بررسی موضوع به خانه متهم رفته و استخوان های کودک قربانی را کشف کردند و به دنبال این موضوع، رسیدگی به پرونده مجتبی شکل ویژه ای به خود گرفت. هنگامی که مراحل رسیدگی قضایی به پرونده این قاتل آغاز شد، وی بارها ماجرای کشتن منصور، همان کودک ۴ ساله ای را که استخوان هایش در باغچه حیاط پیدا شده بود، شرح داد. دادگاه برای روشن شدن ابعاد شخصیت جنایی مجتبی، از کمیسیون تخصصی روانپزشکی دعوت به عمل آورد. اعضای کمیسیون پس از انجام معاینات دقیق اعلام کردند: وی جنون یا اختلال حواس و سوابق روانی نداشته، اما مبتلا به نوعی اختلال در کنترل تکانه‌های درونی^۲ در کشتن اطفال و به ویژه دختران است. کنکاش در ابعاد شخصیتی این جنایت کار حکایت از آن داشت که وی مولود فضایی بود که نسبت به آن آگاهی نداشت، ولی شرایط خاص زندگی، او را به این سمت و سو سوق داده بود. این حقیقتی بود که محتمل است در ارتباط با هریک از فرزندان جامعه ایرانی دوباره رخ دهد.

تحلیل آسیب شناسانه جنایات مجتبی از چند منظر قابل بررسی است. نخست، از منظر محیط خانواده، پدر و مادر او از هم جدا شده بودند. مادرش زنی قدیمی و سنتی بود، سواد نداشت و نمی‌توانست او را بر اساس نیازهای روحی و روانی شناخته شده تربیت کند. پدرش نیز ازدواج مجدد کرده بود، در این شرایط، اداره امور به مادر بزرگش واگذار شده بود. او می گوید: «مادر بزرگ از همان ابتدا ذره ذره سم حقارت را در رگهای من تزریق نمود، طوری که احساس می‌کردم هیچی نیستم. مدام به من می گفت: «تو چرا مثل عنکبوت لاغری. آدم تو رو ببینه، انگار عنکبوت دیده.» البته رفتار مادر بزرگ از روی قصد و غرض نبود؛ صرفاً آگاه نبود و نمی‌دانست این حرفها و برخوردها در یک کودک چه آثاری می‌تواند داشته باشد. او عامل اصلی اتفاقاتی است که زندگی ما را به اینجا رساند. با هیچ کس رابطه نداشتیم، فقر گلوی زندگیمان را فشار می‌داد. باورمان شده بود به هیچ دردی نمی‌خوریم.»

دوم از جنبه محیط مدرسه، مجتبی اینگونه بیان می کند: « فکر می‌کردم اگر مدرسه بروم، اوضاع فرق می‌کند. روز اول با هزاران امید به مدرسه رفتم. لباس‌های نو به تن داشتیم، کفش‌هایم را پدرم خریده بود، اما بزرگتر از پاهایم بود. سر کلاس هنوز ذوق روز اول، تو دلم بود.

^۱ - بیجه تنها علت اقداماتش را تجربه مورد تجاوز قرار گرفتن در دوران کودکی و نوجوانی نمی داند بلکه وجود عوامل مختلفی را باعث سوق به سوی تبهکاری می داند: « یک مشت گندم دانه دانه روی هم ریخته می‌شود مال من هم اینجوری بود ذره ذره و پله پله بود. برای من این دانه ها عبارت بودند از دوست نداشتن، فقر مالی، بی محبتی، زن نگرستن...» همان، ص ۱۲

^۲ - مبتلایان به اختلالات کنترل تکانه، بیماران روانی ای هستند که تحت تاثیر انگیزه‌های ناگهانی و مهار نشدنی درعین آگاهی از عواقب کار خود، ممکن است به برخی اعمال، از جمله، جرم نیز دست یازند. در این گروه می‌توان به مبتلایان به «دزدی بیمار گونه» (جنون دزدی) اشاره کرد که فرد با اینکه پول کافی در دسترس دارد، به سرقت اشیاء کم ارزش می‌پردازد. برای مطالعه بیشتر نک به: فدایی، پیشین، ص ۲۴

داغ‌داغ بودم. معلم داشت اسم بچه‌ها را می‌پرسید؛ به من که رسید از جام پریدم، می‌خواستم خودمو با صدای بلند معرفی کنم، اما چشم‌های آقامعلم روی کفش هام خشک شده بود: «بینم بچه، کفش‌های چارلی چاپلین را پات کردی؟ صدای انفجار خنده در گوشم زنگ می‌زد؛ یخ زده بودم، فکر می‌کردم چگونه به خاطر کفش‌هایم، یک سال مسخره شدن را متحمل شوم. تمام عشق به درس خواندن به تدریج از میان رفت و جای آن را سال‌های سکوت و شنیدن حرف‌های تمسخرآمیز همکلاسی‌هایم پر کرد، به گونه‌ای که اطمینان یافتم جز خودم، کسی را نخواهم داشت. او می‌گوید: «ای کاش آقا معلم به خاطر کفش‌هایم، بهم وصله نمی‌زد. ای کاش چارلی چاپلین نمی‌کرد کاشکی طعم تلخ حقارت را نمی‌چشیدم.»

در تحلیل محیط مدرسه می‌توان گفت برخی مدارس به دنبال شناسایی بچه‌های مشکل دار نیستند تا نجاتشان دهند، بلکه الگوهای هدف را بچه‌هایی قرار داده‌اند که در رفاه و آسودگی هستند و به این ترتیب از دانش‌آموزانی استقبال می‌کنند که در دسر درست نکنند و در این میان با دانش‌آموزانی که گرفتار بیش‌فعالی هستند و یا مشکلات روحی و روانی دارند و یا در خانواده‌های مطلوبی رشد نیافته‌اند، برخوردهای مناسبی نمی‌کنند و به این ترتیب این کودکان به دلیل روحیاتشان و یا شرایط حاکم بر زندگی شخصی‌شان در همان روزهای نخست تحقیر می‌شوند. در واقع در این نظام، دانش‌آموز مرفه تشویق می‌شود و بالا می‌رود، اما در مقابل، دانش‌آموزی که درگیر عرصه فقر، مشکلات خانوادگی و تضاد طبقاتی است، با برخوردهای ناعادلانه، کنار زده و تحقیر و نادیده گرفته می‌شود.^۱

از منظر محیط اجتماعی، مجتبی می‌گوید: «وقتی به سن بلوغ رسیدم تا دختر می‌دیدم، فرار می‌کردم. هیچ‌وقت با آنها روبه‌رو نمی‌شدم. فکر می‌کردم تا منو ببینم، مسخره‌ام می‌کنند و می‌گویند: چرا اینقدر لاغر است؟ او می‌گوید: «با اینکه عاشق کشتن دختران و کودکان است اما تمایلات جنسی را در دوران نوجوانی در خود کشته است. به همین دلیل هرگز با نیت ارضای نیازهای جنسی دست به جنایتی نزده است» او ادامه می‌دهد: «دو ماه قبل از ارتکاب قتل، ترک تحصیل کردم؛ چون مدرسه محل مسخره کردنم شده بود. وضعیت مالی‌مان به شدت به هم ریخته بود، به من تلقین شده بود، آینده‌ای برای تو رقم نخورده است و قاعدتاً از سرمایه‌های مادی محرومی؛ پس تو آینده‌ای نداری. من در همان کودکی پذیرفتم هیچ چیز نیستم. یک موجود ضعیف که جایی در این دنیا ندارد»

از منظر روان‌شناسی جنایی می‌توان گفت که متغیرهای ۴ گانه‌ای که پیناتل ذکر کرده، هسته جنایی مجتبی را به فوران در آورده است. حرف‌هایی که این قاتل جوان می‌زند، آن قدر سنجیده و دقیق است که او را با جنایتکاران دیگر متفاوت می‌کند. او می‌گوید: «دلیل تمامی این ماجرا خانواده ام بوده اند. خانواده مکانیسمی است که همه چیز آن باید سر جای خودش باشد. اما در خصوص من اینطور نبود». همچنین در مورد تربیت می‌گوید: «با چشم‌های باز باید به دنیا نگاه کرد. تربیت مهم‌ترین شاخصه هدایت انسان هاست و از همان اول باید مراقب تربیت فرزند بود. خانواده مهم‌ترین کانون اجتماع است و اگر خانواده روی فرزند تاثیرگذار باشد، جامعه هم می‌تواند بر او تاثیر مثبت بگذارد... از جوانان می‌خواهم هرگز ازدواج نکنند مگر وقتی که سواد تربیت فرزندشان را پیدا کنند. پدر و مادر باسواد در بیابان و در چادر هم می‌توانند بدترین فرزندان را تربیت کنند. واقعیت این است که تربیت به امکانات ربطی ندارد و فقط سواد می‌خواهد.»

اظهارات وی درباره زمان شکل‌گیری اندیشه‌های منجر به طراحی نقشه‌های جنایی نیز قابل تأمل است «بارها صحنه‌های قتل را در ذهنم مرور کرده و بسیاری اوقات، با قرار دادن خود در آن نقش، تمرین می‌کردم؛ خود را جای مقتول می‌گذاشتم و از کشته شدن لذت می‌بردم. گاهی هم، قاتل خطرناکی می‌شدم که از وحشت اعمالم، احساس شعف می‌کردم... هر روز نقشه‌های زیادی برای خود می‌نوشتیم و دیگر زمانی فرا رسید که احساس کردم دیگر نوشتن و طراحی کردن فایده ندارد و باید به کارم جنبه عملی بدهم. خیلی ترسو بودم؛ بنابراین در اولین حرکت، وسایل عملیاتی کردن نقشه‌ام را مهیا کردم؛ تیغ موکت‌بری، تشت آب.»

^۱ - فائق، سید ضیا الدین، کنکاشی ۱۲۰ دقیقه‌ای در زندگی جوانی که از کشتن لذت می‌برد، روزنامه همشهری، سال سیزدهم، شماره ۳۷۰۲، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۴

مجتبی در گذار از اندیشه به فعل مجرمانه در انتظار یک بستر مناسب بود که این بستر را یک مسافرت ۱۰ روزه برای وی به ارمغان می آورد.

امروزه گفته می شود تمامی آنچه در وجود فرزندان شکل می گیرد، نتیجه برخورد با عواملی همچون خانه، اجتماع و مدرسه است. در حقیقت شخصیت جنایی مجتبی نیز تحت تأثیر این سه عامل یعنی خانواده به عنوان اولین نقطه و سپس اجتماع و بعد مدرسه قرار داشته است. افرادی مانند او حاصل رفتارهای نامناسب والدین، عدم پذیرش اجتماع و شرایط متفاوت حاکم بر محیط آموزش هستند. تکامل کودکی به نحو مطلوب و آمادگی برای ورود به جایگاه نوجوانی بستگی مستقیم به رفتارهای والدین دارد، مجتبی مانند بیجه و غلامرضا طعم تلخ این دوران را چشیده، ممنوع شده، تحقیر شده و در معرض اختلافات خانوادگی بوده، فقر را لمس کرده، زشتی، تمسخر و عیبجویی را حس کرده و بر این اساس شاید سخن لغوی نباشد اگر گفته شود هرکس در این وضعیت قرار بگیرد، آینده ای بهتر از این نخواهد داشت. به نظر می رسد که از همان کودکی باید محبت به هم نوع و مسوولیت پذیر بودن و احترام گذاشتن به هنجارها را به فرزندان آموخت. توانایی هایشان را با دیگران مقایسه نمود. به آنها وصله و برچسب و انگ نچسباند که به زعم برخی پژو هسگران «هیچ چیز دردناک تر از این نیست که به ناحق به فرزندان برچسب ناروا بزنیم»^۱. شاید اگر مادر بزرگ مجتبی عنوان عنکبوت را برای وی بر نمی گزید امروز مجتبی زنده بود و فرد مفیدی برای جامعه خود بود.

او در مقام آخرین دفاعش در دادگاه گفت: «از کارم به هیچ عنوان پشیمان نیستم و به هیچ عنوان آرزوی آزادی ندارم و خواستار اجرای حکم قانونی هستم.» او زیر لب می گوید: «از خاطره آن روز همیشه لذت می برم...» قضات شعبه ۱۷ دادگاه کیفری استان با دریافت کیفرخواست دادستان عمومی و انقلاب استان اصفهان و سخنان نماینده دادستان در جلسه محاکمه و شنیدن اعترافات تکان دهنده مجتبی در خصوص قتل خواهرش، با توجه به رضایت اولیای دم! از جهت جنبه خصوصی برای وی قرار موقوفی تعقیب صادر کردند. اما مجتبی به سبب قتل پسر ۴ ساله و تقاضای اولیای دم، به قصاص و پرداخت دیه به علت تکه تکه کردن جسد محکوم شد. شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور با تکان دهنده خواندن اعترافات مجتبی، رای شعبه ۱۷ دادگاه کیفری استان را تایید کرد و حکم اعدام او را برای اجرا به شعبه اجرای احکام فرستاد. مجتبی در رسانه ها به عنکبوت اصفهان مشهور شد.

نتیجه گیری و پیشنهاد

۱- از نظر اجتماعی، جرم عبارتست از هر فعل یا ترک فعلی که خلاف هنجارها و ارزشهای اجتماعی باشد. بدین سان می توان گفت با ارتکاب جرم، خصوصیت ضد اجتماعی در رفتار فرد تجلی می یابد. این سؤال که چرا فقط عده ای مرتکب جرم می شوند ولی خیلی ها با وجود فشار زندگی یا عوامل مؤثر و مساعد دست به جرم و بزهکاری نمی زنند همچنان پاسخ قطعی ای ندارد. گذشت زمان و تنوع علوم مختلف همچون پزشکی، روان شناسی، جرم شناسی، جامعه شناسی و امثالهم و ارائه تئوری های جدید و تکمیل تحقیقات ثابت کرد برخلاف تصور عامه، بزهکاری پدیده ای ساده نیست که زاده تنها یک عامل باشد بلکه پدیده ای مرکب است. به این معنا که عوامل متعددی (اعم از عوامل درونی و بیرونی) در بروز و تحقق آن دخالت دارد که با شناسایی آنها می توان عوامل بزه زا را در هر مورد مشخص کرد. بدین ترتیب علت یابی هر جرم نیازمند بررسی جامعی از ابعاد مختلف جامعه از جمله زیست شناسی، روانشناسی و جامعه شناسی و البته جرم شناسی به عنوان علمی که هدف آن ریشه یابی علمی جرایم است، می باشد. بدین ترتیب موضوع اصلی جرم شناسی مطالعه علمی جرم است و در این راستا از یافته های علوم گوناگون (مانند روانشناسی، جامعه شناسی، زیست شناسی، آمار و حقوق و...) در ارتباط با بزهکاری استفاده می کند، پس از این بابت می توان جرم شناسی را به مثابه چهار راه علوم یاد شده در زمینه جرم نامید. جرم شناسی از زمان تولد تا کنون تحولات بسیاری را بر خود دیده است. به طوری که امروزه نظریه های جدید نسبت به نظریه های اولیه همچون جبریت زیستی لومبروزو بسیار قابل قبول تر می نماید چراکه از پیشرفت علوم انسانی استفاده کرده و به موازات پیشرفت علوم انسانی، رویکردهای

^۱ - فائق، پیشین

نسبت به جرم را نیز متحول نموده‌اند. یکی از این مکاتب جدید نظریه های جرم شناسی پویا یا دینامیک است که به مطالعه گذشته نزدیک مجرم و بررسی علل تکوین جرم، در زمانی نزدیک به وقوع آن می‌پردازد. در این مکاتب، مکانیسم مشترک برای تعیین فرآیند تکوین و ظهور اندیشه مجرمانه جرم، مکانیسم گذار از اندیشه به عمل^۱ یا مکانیسم فعلیت بخشیدن به اندیشه یا به فعل درآوری آن می‌باشد. یکی از مهمترین نظریاتی که با توجه به این مکانیسم و مبتنی بر فعلیت بخشیدن به اندیشه مجرمانه یا گذار از اندیشه به عمل می‌باشد نظریه شخصیت جنایی یا مجرمانه ژان پیناتل جرم شناس فرانسوی است که در این نوشتار به تفصیل در خصوص آن بحث و بررسی به میان آمد. در هر حال توجه به گذشته دور یا نزدیک مرتکبین نایستی توجه مطالعاتی پژوهشگر را از محیط و بستر رشد بزهکاران منحرف نماید. چرا که امروزه ثابت شده مجموعه ای از عوامل فردی و اجتماعی دست به دست هم داده و فرد مساعد را در بستر آلوده و در شرایط نامناسب تبدیل به بزهکاری مصمم می‌نماید. این نکته را نیز باید در نظر داشت که هرچند جرم به زعم امیل دورکیم^۲ یک پدیده اجتماعی و به هنجار (امری معمول) است و مانند همه پدیده های اجتماعی جزو لاینفک جامعه انسانی می‌باشد و هرگز جامعه ای دیده نشده که هیچ نوع کج رفتاری و بزهکاری در آن وجود نداشته باشد، ولی می‌توان با تمسک و توسل به یافته های جرم شناسی تا حد زیادی به هدف نهایی یعنی جامعه ای با قدر متیقنی از جرم که برای عموم شهروندان و حکومت قابل تحمل باشد نزدیک شد.

۲- با گذشت سی سال از انقلاب اسلامی و شعار تقوا و پاکدامنی و دعوت آحاد مردم از تریبون های مختلف به جامعه ای دین مدار و اخلاق گرا و معنویت محور اما آمار جنایی هر ساله حکایت از مشکلاتی نگران کننده دارد.^۳ از طرفی در ایران برخلاف کشورهای غیر دینی که به راحتی آمار جرم و جنایت در اختیار پژوهشگران جهت بررسی و تحلیل قرار می‌دهند، آمار جنایی به طور معمول در هیچ کجا نشر پیدا نکرده و در توجیه آن به حفظ نظم عمومی و عدم تشویش اذهان عمومی استناد می‌شود. بدین ترتیب در فجایی مانند خفاش شب یا بیجه - که همچون سنگی گران که در داخل حوضی کوچک افتاده باشد اذهان عموم را مشوش می‌کند - متولیان عدالت کیفری به ریشه و بستر تولید این گونه جنایت کاران در درجه دوم اهمیت نگاه می‌کنند و این راستا رسانه ها نیز به این تنش و ابهامات افکار عمومی در قبال حکومت دامن زده و فرآیند دادرسی سرعتی بلاوجه به خود می‌گیرد و دستگاه قضایی با اعلام اعدام مرتکب یا مرتکبین اقتدار و صلابت عوامگرایانه خود را بار دیگر به رخ جامعه شهروندان می‌کشاند. این در حالی است که به عنوان نمونه مرحوم کی‌نیا معتقد بود: « روانپزشکی سنگ اول جرم شناسی علمی است و وقوع بسیاری از جنایات را بدون اطلاع از علم روانپزشکی نمی‌توان توجیه کرد. در این دوران بزه تجلی تبعی بیماری روانی است^۴... » لذا به نظر می‌رسد صرف نظر از وظیفه آرام نگه داشتن افکار عمومی جامعه ایرانی - که نسبت به جرایم اخلاقی به عنف و تبعات جبران ناپذیر عاطفی و روحی و روانی آن بسیار حساس بوده و برچسب های گاهاً اجتماعی ای که برای بزه دیدگان اینگونه جرایم به دنبال دارد فرآیند دادرسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد - اما در مواردی همچون بیجه پاکدشت یا خفاش شب که در سالیان اخیر نمونه های آن در حال رشد است نایست تا صرفاً با اعدام مجرمین درمأعام و یا پرداخت دیه به خانواده قربانیان به طور مقطعی از زیر بار انتقادات رهایی جست. چراکه بستر اجتماعی نامناسب، نظام آموزشی نامناسب، نظام زندان ناکارآمد، فقر و عدم ساز و کار آشتی مجدد فرد آزاد شده با جامعه و از این قبیل که در این نوشتار به تفصیل بیان گردد، همگی، فضا را برای انسان هایی که در این بستر (بستر بیجه پرور) رشد می‌نمایند مهیا می‌کند تا به عنوان تکمیل کننده نارسایی های جسمی و عقلی، برخی افراد را تبدیل به جانپان تاریخ کیفری ایران می‌نماید^۵. لذا آنچه در درجه اول اهمیت قرار دارد این است که آسیب های اجتماعی می‌بایست مهار شود.

^۱ - *Passage à L'acte*

^۲ - *Émile Durkheim*

^۳ - نک به: نوربها، رضا، در کوچه پس کوچه های تفکر، تازه های علوم جنایی (مجموعه مقالات)، بنیاد حقوقی میزان، چاپ اول، ۱۳۸۸، صص ۷۵۱-۷۵۹

^۴ - کی‌نیا، پیشین، ص ۳۸۲

^۵ - برخی دولت‌ها جهت قبض و بسط امنیت، سرکوب گرای و اقدامات قهرآمیز را در اولویت کار خود قرار می‌دهند و به کارایی مجازات امیدوارند و برخی دولت‌ها نیز همراه با مجازات بر روی اقدامات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز کار می‌کنند و در جهت برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی - به منظور احساس نیاز کمتر به مجازات - اقدام می‌کنند. در مورد دولت‌های نوع اول باید گفت که کارایی شدیدترین کیفر، حد و ظرفیتی معین دارد. از گذشته در همه جا مجازات‌هایی چون اعدام وجود داشته،

آسیب‌هایی که خود موجب اختلال شخصیت شده و از بزه دیدگان، بزه‌کار می‌سازد. در این راستا به عنوان نمونه مراقبت‌های اجرایی ویژه از کودکانی که در معرض وقوع جرایم جنسی قرار دارند از طرف جامعه و نهاد خانواده باید جزو برنامه‌های پیشگیرانه قرار گیرد. همانطوری که شناسایی و روان‌درمانی شخصیت‌های ضد اجتماعی و حداقل کنترل آنها (به علت صعوبت درمان) از ضروریات است.^۱ به بیان دیگر، ریشه‌های اولیه تولید بیجه و امثال وی در سطح جامعه، فقر اقتصادی و جهل فرهنگی است. اگر برنامه‌ریزی منظم و مؤثری برای حقوق بنیادین بشر و آرمان‌های قانون اساسی وجود داشته باشد یعنی افراد در کودکی از حقوق خاص سنی و در ایام بیکاری از حقوق بیکاری و در میان‌سال‌ها و دوران بازنشستگی از آینده مطمئنی برخوردار باشند می‌توان انتظار داشت خط تولید بیجه و امثال آن متوقف شود و اگر دستگاه‌های فرهنگی چون صدا و سیما روش تعلیم و تربیت خود را عوض کنند و به جای موعظه و نصیحت مستقیم و صرف به روش‌های غیرمستقیم بازپروری و بازتربیتی شهروندان با معیارهای علمی و عینی بپردازند با احتمال زیاد می‌توان گفت جامعه ایرانی مواجه با فجایعی همچون خفاش شب یا بیجه نخواهد بود.^۲

۳- نایستی فراموش نمود که تا جامعه باقی است، جرم نیز وجود خواهد داشت اما بحث بر سر کمیت و کیفیت آن است. میزان جرایم، اعم از پنهان و آشکار، می‌تواند به نوعی؛ مبین نگرش حکومت در برخورد با معضلات اجتماعی باشد. به این جهت، به نظر می‌رسد می‌بایست تعصبات غیر منطقی و احساسی را به دور افکنیم، راه را برای نقد و به زیر سوال بردن همه مباحث و افرادی که در راستای انجام وظایف خود به نحوی قصور می‌کنند، هموارتر نمود و الا صرف تغییر و تشدید قوانین و ارائه لوایح گوناگون نظیر لایحه قانون مجازات اسلامی و افزایش عناوین مجرمانه بدون توجه به واقعیت‌های روز جامعه^۳ به حل معمای جرم کمکی نمی‌کند. هر چند که امروزه سیاست بازپروری و اصلاح و درمان و در یک کلام پیشگیری عادلانه از جرم^۴ جای خود را به سیاست طرد و خنثی‌سازی و سخت‌گیری کیفی^۵ عوام‌گرایانه و پیشگیری وضعی صرف^۶ که بزه را پدیده نابهنجاری می‌داند که باید از جمله با اجرای سیاست تسامح صفر^۷ و راهبرد‌های مقطعی همچون طرح انضباط اجتماعی یا طرح ارتقای امنیت اجتماعی، نیکویی‌ها را به مردم تزریق نمود، داده است. هر چند امروزه رویکرد جدید

اما این مسئله که ارتکاب جرم همواره تکرار شده، نشان داده که مجازات به‌تنهایی پاسخگو نیست، بلکه در کنار مجازات اقدامات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز ضروری است. با این وجود زمانی این شکاف بیشتر می‌شود و کیفر کارایی‌اش را از دست می‌دهد که بستر اجتماعی و فرهنگی جامعه فاسد باشد. به نظر می‌آید وقتی در جامعه‌ای بزهکاری بومی بشود - اگرچه ممکن است مجموعه نظام مایل نباشد ولی شرایطی وجود داشته که فرد را به سوی ارتکاب جرم سوق می‌دهد - در چنین شرایطی پلیس، دستگاه قضایی و شدیدترین مجازات‌ها کارایی خود را از دست می‌دهد، چرا که بستر کلی و اخلاق جامعه تضعیف و فاسد شده است. بنابراین تا زمانی که در یک جامعه کمترین امکان رفاهی برای دست‌کم نیمی از مردم برقرار نباشد، شدیدترین مجازات‌ها نیز کارایی نخواهند داشت. بنابراین شایسته است به‌جای سرمایه‌گذاری برای تقویت انواع مجازات‌ها و سیستم‌های تعقیبی و کیفری، دولت‌ها به فکر رفاه مردم باشند. برای مطالعه بیشتر نک به: نجفی ابرند آبادی و دیگران، پیشین، ص ۲۳

۱- قربانیان انتقام از جامعه، بررسی روانشناسانه جنایات پاکدشت، روزنامه همشهری شماره ۳۵۲۲، سال دوازدهم، ۲۰ مهر ۱۳۸۳

۲- نک به: عسگری راد، حسین، ریشه‌های تولید بیجه، روزنامه همشهری، دوشنبه ۱۸ آبان ۱۳۸۳، سال دوازدهم، شماره ۳۵۴۹

۳- برخی جامعه‌شناسان معتقدند بین انتظارات عمومی و آن فرهنگی که در حال حاضر در قالب قانون متبلور شده و دارای ضمانت اجراست نه‌تنها سنجی نیست، بلکه نوعی دوگانگی نیز وجود دارد. به این معنا که قانون وجود دارد ولی بخشی از این قانون با انتظارات عمومی منطبق نیست. برای مطالعه بیشتر نک به: نجفی ابرند آبادی و دیگران، پیشین، ص ۲۴

۴- نک به: نجفی ابرند آبادی، علی حسین، پیشگیری عادلانه از جرم، علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از دکتر محمد آشوری)، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۸۳، صص ۵۵۹-۶۰۰

۵- نک به: غلامی، حسین، سیاست کیفری سخت‌گیرانه، فصل‌نامه دانش انتظامی، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۴، صص ۹۵-۱۱۲

۶- ذکر این نکته ضروری است که علل وضعی یا اوضاع پیش از بزهکاری در گذار از اندیشه مجرمانه و عمل مجرمانه تأثیر عمده دارد، ولی باید در نظر داشت که پیش از این که شرایط برای ارتکاب جرم فراهم شود، آن علل و بستری که باعث بزهکاری می‌شود پیشتر در فرد شکل گرفته است. لذا همواره پیشگیری وضعی از طریق نصب دوربین، گماردن پلیس و افزایش گشت‌های زمینی و سواری پاسخگو نخواهد بود.

۷- **Zero Tolerance** یا عدم تحمل در برابر کوچک‌ترین بی‌نزاکتی‌های اجتماعی و قطعیت و حتمیت و شدت برخورد در برابر جرایم خرد. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نک به: جوانمرد، بهروز، تسامح صفر: سیاست کیفری سخت‌گیرانه در قبال جرایم خرد، بنیاد حقوقی میزان، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۸.

به حقوق کیفری و جرم شناسی از رهگذر مدیریت خطر جرم یا عدالت سنجشی یا محاسبه گر^۱ از منظر اعتبار پیشینی خطر جرم، عقلانیت تصمیم ها و برنامه‌ریزی مداخله در سنجش خطر تکرار جرم با انتقاد هایی روبرو شده است^۲ اما گویی برای دولت ها سرکوبی کیفری و سیاست طرد و خنثی سازی و محو نمودن بزهکاران از جامعه به منظور و بهانه تأمین حفظ امنیت عمومی و اجتماعی بسی آسان تر است از احیای جنبه های پیشگیرانه انسانی - اجتماعی در قبال بزهکاران. گویی اتخاذ تدابیر غیر واکنشی ای که در دراز مدت مانع به وجود آمدن مجرمین سابقه دار یا به عادت بشود دشوار می نماید^۳.

منابع و مأخذ

- آقایی نیا، حسین، تحلیل کارشناسی جنایات غرب تهران (تأملی بر عوامل وقوع جنایت)، مجله امنیت، سال اول، شماره دوم، شهریور ۱۳۷۶
- اردبیلی، محمد علی، تحلیل کارشناسی جنایات غرب تهران (بازتاب حادثه در مطبوعات)، مجله امنیت، سال اول، شماره دوم، شهریور ۱۳۷۶
- ای تروی، برنت، ترسیم شخصیت جنایی، ترجمه اکبر استرکی، انتشارات معاونت آگاهی ناجا، ۱۳۸۵
- جوانمرد، بهروز، مطالعه تطبیقی سیاست تسامح صفر در حقوق کیفری ایران و آمریکا، بنیاد حقوقی میزان، چاپ اول، ۱۳۸۸
- رابرت آر. مک کری و پائول تی کوستا، شخصیت در بزرگ سالی، ترجمه میرتقی گروسی و فرهاد محمدی، انتشارات جمعه پژوه، ۱۳۸۱
- ساروخانی، باقر، تحلیل کارشناسی جنایات غرب تهران (خانواده؛ عامل یا مانع جرم)، مجله امنیت، سال اول، شماره دوم، شهریور ۱۳۷۶
- صدیق بنای، هلم، شبکه های اجتماعی اینترنتی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ای روزنامه همشهری، ۱۳۸۵
- عسگری راد، حسین، ریشه های تولید بیجه، روزنامه همشهری، دوشنبه ۱۸ آبان ۱۳۸۳، سال دوازدهم، شماره ۳۵۴۹
- عسگری، حسین؛ شریفی، رسول؛ نیک خو، محمد رضا، بخش اول مصاحبه کامل با محمد بیجه، فصل نامه بهداشت روان، شماره ۱۱، بهار ۸۴
- غلامی، حسین، سیاست کیفری سخت گیرانه، فصل نامه دانش انتظامی، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۴
- فائق، سید ضیا الدین، کنکاشی ۱۲۰ دقیقه‌ای در زندگی جوانی که از کشتن لذت می‌برد، روزنامه همشهری، سال سیزدهم، شماره ۳۷۰۲، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۴
- فتاح، عزت الله، آینده جرم شناسی و جرم شناسی آینده، ترجمه اسماعیل رحیمی نژاد، نامه مفید، شماره ۱۴، تابستان ۱۳۷۷
- فدایی، فرید، تحلیل کارشناسی جنایات غرب تهران (اختلال شخصیت ضد اجتماعی)، مجله امنیت، سال اول، شماره دوم، شهریور ۱۳۷۶
- فرامرزیان، ندا، بی توجهی به جرم شناسی، روزنامه ایران، شماره ۲۶۲۲، ۶ آبان ۱۳۸۲
- فروید، زیگموند، مکانیزم های دفاع روانی، ترجمه محمد جوادی و حبیب گوهری راد، نشر راد مهر، تهران، ۱۳۸۷
- قاسمی روشن، ابراهیم، عوامل اجتماعی و جرم، فصلنامه معرفت، شماره ۳۶، مهر و آبان ۱۳۷۹
- کاشفی اسماعیل زاده، حسن، به سوی عدالتی محاسبه گر در اروپا، مجله حقوقی دادگستری، سال شصت و هشتم، شماره ۴۸-۴۹، پاییز و زمستان ۱۳۸۳
- کی نیا، مهدی، مبانی جرم شناسی، دوره ۳ جلدی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هفتم، ۱۳۸۴
- همو، مهدی، خودبینی و شخصیت جنایی، مجله مجتمع آموزشی عالی قم، سال اول، شماره اول، زمستان ۱۳۷۷
- گلزاری، محمود، قتل های سریالی غلامرضا خوشروی کوران، روزنامه همشهری، چهارشنبه ۱۴ دی ۱۳۸۴، سال سیزدهم، شماره ۳۸۹۲
- محسنی، مرتضی، مسئولیت کیفری، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۱۳، ۱۳۵۵
- مختاری، یوسف، رابطه اختلالات شخصیت با جرم، مجله دانش پژوهان، بهار و تابستان ۱۳۸۴
- مصدق، محمود، مصاحبه با معاون مبارزه با جرائم جنایی آگاهی، روزنامه قدس، بخش گفتگو، ۴ مهر ماه ۱۳۸۵
- مظلومان، رضا، شخصیت و جرم، مجله حقوقی وزارت دادگستری، شماره ۷، ۱۳۵۵

^۱ - **Actuarial Justice** نک به: کاشفی اسماعیل زاده، حسن، به سوی عدالتی محاسبه گر در اروپا، مجله حقوقی دادگستری، سال شصت و هشتم، شماره ۴۸-۴۹، پاییز و زمستان ۱۳۸۳، صص ۳۳۱-۳۶۴

^۲ - نک به: نجفی ابرند آبادی، علی حسین، کیفر شناسی نو - جرم شناسی نو، درآمدی بر سیاست جنایی مدیریتی خطر مدار، تازه های علوم جنایی (مجموعه مقالات)، بنیاد حقوقی میزان، چاپ اول، ۱۳۸۸، صص ۷۱۷-۷۵۱

^۳ - همان، ص ۷۵۰

- موسوی نسب، سید محمد رضا، **ثبات و تغییر شخصیت**، فصلنامه معرفت، شماره ۱۱۲، فروردین ۱۳۸۶
- نجفی ابرند آبادی، علی حسین، **کیفر شناسی نو - جرم شناسی نو**، درآمدی بر سیاست جنایی مدیریتی خطر مدار، تازه های علوم جنایی (مجموعه مقالات)، بنیاد حقوقی میزان، چاپ اول، ۱۳۸۸
- همو، **پیشگیری عادلانه از جرم**، علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از دکتر محمد آشوری)، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- همو، علی حسین، **تقریرات جرم شناسی**، به کوشش محمد کاظم تقدیر، دوره کارشناسی، ۱۳۸۲-۱۳۸۳:
- همو، **تقریرات جرم شناسی**، به کوشش حمید بهره مند، دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۱-۱۳۸۲:
- همو، علی حسین، **تقریرات جامعه شناسی جنایی**، دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، به کوشش رزینا دارویی، ۱۳۷۴-۱۳۷۵:
- همو، **تقریرات جرم شناسی** (مکاتب و نظریه ها)، دوره کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، به کوشش فاطمه قناد، ۱۳۷۳-۱۳۷۴:
- همو، **تقریرات جامعه شناسی جنایی**، دوره کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، به کوشش مهدی صبوری پور، ۱۳۸۳-۱۳۸۴
- همو، **تقریرات جرم شناسی**، دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، به کوشش محمد حسین شاملو احمدی، نیم سال ۸۰-۱۳۷۹
- همو، **تقریرات جرم شناسی** (بزهکاری زنان) دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق، به کوشش حسن قاسمی مقدم، نیم سال نخست سال تحصیلی ۱۳۸۳-۸۴
- همو، **تقریرات جرم شناسی** (پیشگیری)، دوره کارشناسی ارشد، مجتمع آموزش عالی قم، به کوشش مهدی سیدزاده، نیم سال دوم سال تحصیلی ۸۲-۱۳۸۱
- همو، **تقریرات جرم شناسی** (جرائم سازمان یافته و مافیا)، دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، به کوشش امیرحسین نیازپور، نیم سال نخست سال تحصیلی ۸۱-۱۳۸۰
- همو، **دیباچه در شناخت جرم شناسی**، کیت سویل و دیگران، ترجمه میر روح الله صدیق، نشر دادگستر، چاپ اول، ۱۳۸۳
- نجفی ابرند آبادی و دیگران، **آسیب های اجتماعی**، بررسی حادثه پاکدشت، دو ماهنامه چشم انداز ایران، شماره ۲۹، دی و بهمن ۱۳۸۴
- نجفی توانا، علی، **جرم شناسی**، انتشارات آموزش و ستجش، چاپ سوم، ۱۳۸۴
- نوریها، رضا، **در کوچه پس کوچه های تفکر**، تازه های علوم جنایی (مجموعه مقالات)، بنیاد حقوقی میزان، چاپ اول، ۱۳۸۸
- همو، **زمینه جرم شناسی**، انتشارات گنج دانش، چاپ سوم، ۱۳۸۶
- همو، **شخصیت بزهکار در پرتو پدیده شناسی**، مجله حقوقی وزارت دادگستری، شماره ۱۲، ۱۳۵۵
- همو، **حقوق جزای عمومی**، انتشارات گنج دانش، چاپ بیست و چهارم، ۱۳۸۷
- نیکخو، محمد رضا، **گزارش روان شناختی محمد بیجه**، فصلنامه بهداشت روان، شماره ۱۲-۱۳، تابستان و پاییز ۱۳۸۴
- وایت، راب و هینز، فیونا، **جرم و جرم شناسی**، ترجمه علی سلیمی، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ دوم، زمستان ۱۳۸۵
- ولد، جرج، برنارد، توماس، اسنیپس، جفری، **جرم شناسی نظری**، ترجمه علی شجاعی، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۸۰
- هدایی، فرخ، **شناخت شخصیت مجرمانه و راه های درمان آن**، ماهنامه دادرسی، شماره ۵۷، سال دهم، مرداد و شهریور ۱۳۸۵
- هوسرل، ادmond، **تأملات دکارتی: مقدمه ای بر پدیده شناسی**، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۶